الواصلین فخر العاشقین شیخ المشایخ حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی
رضی الله تعالی عنه آن فخر العاشقین حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی
از اعظم و اکمل خلفای حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی است رضی الله تعالی عنه جامع
جمیع علوم صوری و معنوی بود نسبت ذات مبارکش از طرف والد بزرگوار بشیخ الشیوخ
حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی میرسد کما جاء فی رسالة المناقب و مریدان
آنحضرت زیاده تر از صد هزار بودند و اکثر مریدان آنحضرت ذی حال و ذی کمال بودند
و در کشف و کرامات هر یک از آن یگانه روزگار شدند و از بعضی از آنها احیاء موتی
بوقوع آمده پس آنحضرت از متوطنان پورب بوده اند باراده تحصیل بقیه علم تحصیلی
از طرف پورب بدار الخلافه شاهجهان آباد گشته بجناب قدسی مآب شیخ
المشایخ ثانی نبی الله حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی مشرف شده التماس
شاگردی برای خواندن سبق هر روزه نمود حضرت شیخ التماس او را بدرجه قبول
جا داد چنانچه طرح ملاقات مفصلاً بالا ذکر نموده شد اما درینجا همه قدر ذکر آن مختصر
مناسبتی دارد چونکه روز اول حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی در شاهجهان آباد

آنجمعیت کمال علم و بزرگی و کراماتشان بسمع جان رسید روزی کتاب در بغل گرفته بر
دروازه حضرت شیخ رسید که دید که دروازه بروی اغیار بسته و چند مرید بر در نشسته
بعقیدتیکه هیبت مجمعی چه جبرئیل و جان چیست آن حضرت سرنگون در پای ایشان دند برابر
آنها آمده بنشست و اجازت اندرون طلبید در آنحضرت در آنوقت سماع می‌شنید
و موافق معمول پیران خلوت از اغیار کرده صحبت با یاران می‌داشت خبر رسانیدند
که شخصی طالب علم کتاب در بغل دارد و اجازت اندرون میخواهد بموجب ارشاد
دخل داده ایم هر چه حکم شود بعمل آریم فرمود که بیارید آنکس غیر و اجنبی نیست چونکه حضرت
شیخ نظام الدین اندرون آمد حضرت شیخ بنابر تعظیم او هم قد برخاست و برابر خود
نشاند و از خود احوالات پرسید و در احوالات سبق علم ظاهر نمود با جابت مقرون
ساخته فرمود که هر روز آمده باشند و ناغه نکنند روزی شخصی از مریدان حضرت شیخ
یحیی المدنی از مدینه منوره در شاهجهان آباد برای ملاقات پیرزاده خود یعنی حضرت
شیخ آمده بود از دیدن جمال با کمال حضرت شیخ حالت وجد لاحق گشته بگریه بلند در
اندام متواتر شد چون حضرت شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز در طلب علم

صرف اوقات نموده گاهی از چنین معامله واقفیت نداشت از حضرت شیخ
کلیم الله رسید که این معامله چه شده و چه حالت دارد آن حضرت بچشم محمود طرف
حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی دیده فرمودند که شما این سبق علم ظاهر میخوانید
و این سبق علم باطن میگیرد چونکه حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی این کلام
از حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی شنید کتاب مخدوم اشاره کرده عرض نمود که علم
ظاهری بسیار حاصل کردم سبق علم باطنی ارشاد فرمایند آنحضرت یعنی حضرت شیخ کلیم الله
جهان آبادی به موجب اشاره فصیح آن مخبر صادق یعنی حضرت شیخ المدنی ملاحظه آن وقت
بوده جواب او فرمودند که تعلیم علم باطنی موقوف بر بیعت است حضرت شیخ نظام الدین
همان بیت بر زبان آورد که حضرت شیخ یحیی المدنی بحضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی
در مدینه منوره غیر از آن خبر داده بودند بیت سپردم بتو مایه خویش را تو دانی حساب کم
بیش را بعد از آن حضرت کلیم الله جهان آبادی تصدیق بر قول شیخ نموده حضرت
شیخ الدین اورنگ آبادی را در خلوت برده مرید ساخت و فی الفور آنچه که امانت نظام الدین
پیران بود بآن حضرت سپرد نمود و همان زمان خلافت و اجازت داده در ...

العین

التعیین بمقصد اصلی رسانیده طرف الهی خجسته فرمود خبر داده مریدان
تو هزار دینار خواهد شد اما البهاء الکم وقت اخیر مرید جوانی نمود از ان ساعت و
مالک نسبت ما او خواهد بود آخر کی فرزند خود دست داده شاهجهان آباد آمده بر سجاده
پیران چشت جلوس خواهد فرمود جهان را با شعاعات انوار منور خواهد ساخت
فخر دین و آئین خاندان خود خواهد بود بعد از ان حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی
مملو از نعمتهای غیر متناهی شده و از بشارت جانفزا سرفرازی یافته مرخص گشته بعد از ان
در درگاه برای زیارت حضرت سلطان المشایخ و حضرت خواجه نصیر الدین محمود و حضرت
خواجه صاحب رفته زیارت نموده دکن تشریف آورده در شهر اورنگ آباد طرح اقامت انداخته
سکونت اختیار نمود الحال فیض رسان عالم گشته شرافت و ولایت آثار خواجه کامگار خان
که یکی از مریدان مقربان و خلیفه از خلفای آن حضرت بود در تصنیف خود مسمی
با حسن الشمایل در بیان کشف و کرامات حضرت شیخ المشایخ شیخ نظام الدین
اورنگ آبادی قدس الله سره العزیز اکثر از ان یکی بیان می کند و بنده در کلام
کاتب حروف کتابی را مسمی به رشک گلستان ارم تصنیف نواب نظام الملک

احقر جانکه یکی از مریدان حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی قدس سره
مفصلاً احوال آنحضرت دران نوشته دیده کتاب مذکور نزد حاجی واصل که یکی
از خلفای حضرت مولانا محمد فخر الدین ابن حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی بود
دیده ملاحظه نموده بود الی الآن کتاب لا از اکثر ارادتمندان دیدنی غیره جستجو نموده حیرت زیاده
وانچه که در احسن الشمائل است بعضی ازان احقر گاهنگارش میرود خواجه کامگار خان می‌نویسد
در کشش باطنی حضرت شیخ نظام الدین که بحال این کمترین بوقوع آمده و بطریق هدایت
کشیده خدمت ایشان برد تا که از ینجانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره
بجائی نرسد خواجه موصوف میگوید چون ماه رمضان عنقریب رسیده بود بعد ازان که
روزی در دل بنده آمد که بخدمت حضرت صاحب رفته برای صلوة تراویح عرض کنم و بدین
سبیل رسیده سعادت اندوز گردم بیطاقتانه برخاستم و بر در حجره پر ثمره آن نوبهار
فیض آثار خود را رسانیدم دری دیدم گشاده و حضرت بنفس نفیس خود با یاران سعادت
مآل نشسته بیت خواجه حافظ بیادم آمد بیت هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو
گیر و دار و حاجب و دربان این درگاه نیست ع اندرون رفتم و سر باستانه سودم

[illegible] نیاز با آداب تمام بجا آوردم مرحمت بسیار فرمودند دیدم سفره گسترده و خوان الوان
نعمت بران نهاده بخوردن آن شده اند بنده را نیز امر فرمودند دست دراز کردم چند لقمه از آن
برداشتم بعد فراغت طعام آنچه که باقی ماند برداشتم و بدولت تقریب شستن دست آب بخشیدم
سعادت حاصل نمودم و اعزه دیگر که بر سفره حاضر بودند دست آنها را نیز شستانیدم
و در دل بنده خطره میگذشت که چه شود اگر بنده امروز در حلقه بندگان آنجناب در آید
و پیرایه قبول یابد باز بخاطر میگذشت که ای بیهوده این فکر کجا و لیاقت آن در خود
قابل این کار میشمارم اما توجه آنجناب بنسبت از روزهای دیگر زیاده بر زیاده بحال خود
میدیدم و قلب با طرب و راحت از گلستان جمال با کمال می چیدم و بزبان حال مضمون
این بیت تقریر نمودم ع برویی خوب تو چون آینه یک چشم حیرانم ز کار این
سحر پرداز دست حسنت را نمیدانم ز پریشان گیسوی او از آن زنار خود کردم ز
که از روز ازل چون حلقه زلفش پریشانم ز کمان ابرو چو تیر غمزه او از ترکش برون
آرد ز فغان را ماجگاه دل همین خیزد که قربانم ز نگاه با ادائی کیست در کار من
عالی ز باندازه تغافل می کند صد رخنه در جانم ز خواجه کامکار خان میفرمایند که من هر چند

میخواستم که برای صلوة تراویح التماس نمایم زبان از غایت ادب یارا
نمیکرد آنحضرت روبمن نموده فرمودند که ماه صیام نزدیک رسیده هرسالی
مادر تراویح استماع قرآن مجید مینمایم امسال باید دید اگر میسر آید میشنوم احقر سخن
ادب ملحوظ نموده معروض داشت که بهمین اراده امروز بجناب اقدس رسیده
ام و حافظ نیز حاضر است هر قدر که مقرر شود خوانده آید احقر را درین امر مختار ازان
که هر قدر که شما شنیده شود مقرر کنند ما هم رفیق شما ام شکر کردم که آنچه مکنون
خاطر بود بی اظهار التماس نمایم خود بخود فرمودند اعتقاد زیاده تر شد و بخاطر رسید
که اگر خطره مقبولیت وانتزاع آن شود بیاد تشا طالع امر خواهد شد لازم که عنان
ادب از دست نداده منتظر می باشم بنده بیان دو کس نشسته بودند اظهار رخصت
فرمودند کمترین نیز خواست که رخصت شود طرف بنده دیدند و فرمودند که بعد از مدت آمده
اید بنشینید تسلیمات بجا آورده نشستم و آنحضرت مراقب شدند تو از تمکین من از حرکت
شمایلهای شاطر مرتبی بحال ماندم که همه تن زم بست تصویر بیتم تصویری بعد از ساعتی
سر مبارک برداشته فرمودند که تراز کی چه رشته یاد الهی رسیده است باید معروض

گفتم که تا حال از این سعادت مشرف نشده ام و در این امر عبادت شاه و دن نمی‌توانم
و خود طلائق این امر جلیل القدر نمی‌دانم فرموده که در کلام الله وارد است ما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون پس بر همه لازم که در این کار سعی بلیغ نمایند
حکم است که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بجا آرد چرا که
پس سوال کنید از عالمان اگر شما نمیدانید
از جن و انس مامور به این امر اند عرض نمودم که از رحمت بدید این کمترین مرادات چنین
درگاه خلائق پناه سوده امیدوار فضل و کرم است فرمودند که روزی حضرت شاه ولایت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه بجناب نبوی عرض نمود که یا رسول الله دلنی علی
عمل یقربنی الی الرب حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم مترصد حضرت
عملی که نزدیک کند مرا طرف پروردگار
علی را باجابت مقرون ساخته طریق ذکر تعلیم فرمود بعد از ادای این کلمات متبرکه
این جامع مراتب غفلت را بتلقین ذکر پاس انفاس ارشاد نموده بدایره عفت
نشیده فاتحه در باب مزید ذوق آگهی خوانده و این شعر خاقانی علیه الرحمه بزبان کرامت
ترجمان راندند شعر سی سال این معنی محقق شد بخاقانی که یکدم با خدا بودن
به از ملک سلیمانی از شنیدن این بیت طرفه حالتی و احتراقی در دلم پیدا شده

اشک از چشم روان گشت باوجودیکه مکرر این شعر را شنیده بودم اما اثر زبان شریف
آنحضرت بود که در آنوقت بر دلم اثر کرده بعد از ساعتی بنده را رخصت فرمودند چون از
خدمت آنجناب مرخص گشته بخانه رسیدم دیده از گریه خالی نماند و فرحتی از این جرم دلم مشغول
می بود در شکر و ثنای الهی می کوشیدم و بمضمون این رباعی مترنم میشدم ر گشتیم ز نام شاه
نظام الدین مست ز مستی من است خالی از روز الست ش عکس رخ یار چنین بسا زدم
از باده پرستی شده ام جام پرست ز چون این گنهکار را در بندگی خود قبول فرمودند غلام
هر روز حاضر میشد بعد از چند روز بذکر جهر مامور شد همیشه در حلقه ذکر که بعد از مغرب
مقرر است حاضر میشد و نماز عصر با آنحضرت با جماعت میسر می آمد بعده خواندن شجره
ارشاد شد و عزیزی دیگر بود از یاران آنحضرت که گاه گاه رساله تصنیف حضرت محمد
گیسو دراز قدس الله سره بود میخواندند دران رساله نوشته بود که چون مرید دست بیعت
با پیر خود کند فیض باطنی چندان حاصل نمی آید دولت محل حضرت صاحب فرمودند که
اگر واقع در بیعت نفع کثیر است و جمیع ارواح طیبه آن سلسله بر طالب متوجه میشوند
ذکر مجالس شاه خواجه کامگار خان مرحوم در کتاب غنیمه نوشته اند که در مجلس

بیت چشم تر بین در آمده ذکر چند مجلس می نماید که مشتمل است بر هفت مجالس
مجلس اول روز دوشنبه بعد از فراغت طعام اقربا چند کس شریفی نوا خوش غزلان ارد
شدند آنحضرت امر بخواندن فرمودند آنجماعت بخواندن ابیات شروع نمودند از آن وقت
اکثر یاران اگر به افزود و وجد پیدا بود چونکه این رباعی خواندن شروع کردند رباعی
رفتار تو شوخی بغزالان آموخت ﴿﴾ تمکین تو آرام بسرو چمن آموخت ﴿﴾ افروختن و
سوختن و جامه دریدن ﴿﴾ پروانه ز من شمع ز من گل ز من آموخت ﴿﴾ آنقدر
تاثیر عظیم بخشید که اکثر عزیزان چون مرغ نیم بسمل می طپیدند خصوصاً فضیلت
مآب کمالات جناب میان محمد فاضل را حالات عجیب و غریب دست
داد مطاقعی و بیهوشی از حد زیاده شد این بنده را آن تحیر و استغراق و گریه
مضمون این رباعی تقریر مسافت ﴿ه﴾ بیدستی که چشمش آب یعنی چه پر نم گوهر
در ها کباب یعنی چه ﴿﴾ نقاب رو گو کرشد زلف از این شکایت نیست ﴿﴾
میان ابر رخ آفتاب یعنی چه ﴿﴾ بعضی یاران از شدت بیخودی و اضطراب گریبان
حضور رسیدند و این رباعی را بحسب حال خود بزبان می آوردند ﴿﴾ ز آنها بگفت

باز پریشان کردیم ؛ مشت خس را بر و دست گریبان کردیم ؛ جامه صبر بیالای ما [illegible]
تنگ آمد ؛ هر چه از دست برآمد بگریبان کردیم ؛ از انهمه ذوق و شوق از تماشای
جمال باکمال آن شاهد حقیقی از و یاد می نمودند و خود را مثل پروانه بر شمع حسن
دلپسند قربان میکردند **مجلس دویم** روز جمعه بعد از انفراغ نماز جمعه فرش محفل
آراستند و یاران و مریدان از هر طرف آمده حاضر شدند با طهارت و عطریات
پاکیزه خاموش شده بدو زانو با سکوت نشستند و خوانندهای خوش خوانان الحان
بسماع پرداختند و حضرت صاحب قبله بیرون قنات در مجلس عام تشریف
داشتند و چشم مشتاقان لقای مبارک انتظار میکشید هر چند قوالان غزلهای
پر سوز و گداز میخواندند در هیچ متنفس اثر حرارت باطنی نمی بخشید و یارانی که آماده
سماع و وجد بودند متحیر میشدند که با وجود قوالان خوش خوان امروز در محفل
تماشا اثر نمیشود **بیت** ز خاموشی بتنگ امد دلم ای ناله فریادی ؛ ز سوز سینه
خاکستر شدم ای گریه امدادی ؛ نمیدانم چه خواهد شد سرانجام گرفتاران ؛ که چون
مرغ در دام اند بر امید صیادی ؛ از ابتدای مجلس تا وقت نماز عصر که موذن اذان

این شعر او را کرده خوانشانیدند بعضی گفتند بعد ازین لب فرو بستند بعد از آن شعر این
بعضی از اهل مجلس ... گشتند ... و حضرت ... اشعار
امیر خسرو دهلوی رحمة الله علیه ... الآن این غزل حضرت امیر ... کردند
حضرت صاحب ... ارشاد فرمودند که این غزل را ... باید خواند که وقت
او ... غزل ای چهرهٔ زیبای تو رشک بتان آذری
هر چند وصفت میکنم در حسن زان بالاتری هرگز نیاید در نظر نقشی ز رویت
خوبتر شمسی ندانم یا قمر حوری ندانم یا پری ... از ... جان ... مردم
لب یار خوبان دیده‌ام اما تو چیزی دیگری خسرو غریب است و گدا افتاده در شهر
شما باشد که از بهر خدا سوی غریبان بنگری در اثنای خواندن غزل مذکور
حضرت صاحب و قبله را کیفیتی ... نظر می طرف حاضران محفل
فرمودند مجردان شغلی در میان اهل ذوق اشتغال یافت و مضمون این رباعی
بر حسب ... رباعی چشمم که از دست ... از ... نقش ... شد
شمع ایم و خوانده ایم خط سرنوشت خویش ما را ... سوختن افسرده ...

بعنوی جمع اهل کرم رجان نسبت بهم رسانیده بیهوش عشق شدند چنانکه آنحضرت [illegible]

اشارت نمودند که از هیچ نغمه طلب فرو نشاید بخاموش نشوید بعد زمانی این غزل

را شروع کردند غزل من خود بخود رفتم ز خود دیدم چو آن زیبا پسر فرد چون سایه

افتادم مرا از بیخودی شد رهبر فرد دل لا دارم و غوغای تو سر دارم و سودای تو

تن کشته خاک پای تو یکبار بار سر بسر فرد نشنیده بودم این کسی نه دیده بودم این چنین

انداز نازنینان و این شیوه های دلبر فرد رعنائی که داری باز کن چندانکه خواهی

نازکی فرد ما را بس و حیرانی از تو سر و عشوه گری فرد کن یک نظر بر حال من شاهان

به تخت خسروی فرد ای تاج من گدائی کوی تو افتاده ام تا چاکری فرد تا چند میگوئی

هستم چو بشر شکلم فرد ما را شده حق الیقین الحق تو چیز دیگر فرد که وصف

تو اید بجا گویم اوصاف ترا فرد هر چند نسل آدمی لیک از ملایک برتری فرد

ای دین ما آئین ما هم آن ما هم آئین ما شاه نظام ما شده از تو زیبا دلبری فرد

دستم بگیر و باده ده تمثیل همی مستی نما زنده ده فرد افتاده عالی گوشه رحمت

[illegible] چون قوالان این غزل را شروع کردند حضرت صاحب نظر

الحق رسیده او که بیانش خارج از تحریر و تقریر حضرت و کمالات او فی الحقیقت
المطلق الله القیاس مجلس سیوم روز دوشنبه ... از حلقه مراقبه حضرت صاحب
وقبله فرمودند که امروز روز عرس حضرت خواجه بزرگ خواجه معین الدین حسن
سنجری است باید که همه یاران حاضر باشند لکن قوالان آمده حاضر خواهند شد سماع
خواهیم شنید بنده ملتمس درگاه عرض نمود که قوالان از روز جمعه منتظر حضرت بودند
دیده‌ام امروز خلاف عادت چگونه خواهند آمد اگر فرمان شود طلب نمایم فرمودند
حاجت طلب نیست اگر مشیت الهی خواهد بود خود بخود خواهند آمد حضرت صاحب
وقبله این سخن فرموده اندرون حجره تشریف فرما شدند یاران منتظر قوالان
نشسته بودند تا الی قریب یک پاس روز دیگر آمده که قوالان حاضر شدند حضرت
صاحب وقبله از اندرون حجره آواز دادند که فرش مجلس بگسترید و قنات بکشید
همه متحیر شدند که هیچ قوالی نیست فرمان فرش گشت و در آن اثنا حضرت صاحب
وقبله از اندرون حجره بیرون تشریف فرما شدند جمیع یاران که نشسته بودند هر کدام جمال
مبارک را دیدند تغیر حال بر جمیع یاران رسیده او اشک از دیده روان شده

آتش بدلم زد جمال تو بیت افروخت ٭ زشعله آن خرمن تمیز
بسوخت ٭ زلف تو مرا ببست مژگان تو بکشت ٭ حسن تو بهایم
خرید عشق تو فروخت ٭ آنحضرت فرمودند در غزلیات حضرت شیخ
شرف الدین یحیی منیری قدس الله سره العزیز بجا آرید غزلخوانان
شروع نمودند فی الفور قوالان در رسیدند طرب بر طرب حاصل شد
آنحضرت متبسم شده امر بخواندنیا نمودند قوالان این دو بیت
از غزل خواجه عبدالله انصاری خواندن شروع کردند مطلع ای زور دت
بیدلان را الوی زبان آمده ٭ یاد تو مرا عاشقان را مونس جان آمده
تیر موسی چند هزاران ست ضمه هر گوشه ٭ رب ارنی گوشه دیدار جویان
آمده ٭ میان محمد یار جیو که یکی از خلفای جناب حضرت صاحب قبله بودند حالتی
حالتی بر ایشان رو بداد و گریه بسیار زار دحال شد مرید نظام حوشی افتادند
و بیجینا محمد فاضل در غلبه حال بر طرف آنحضرت دویدند آنحضرت او را در کوش
کشیده این حجره را حالت بکار رو بداد محمد یار ... عرس آن پیر طریقت آن

ثمرات تحقیقات آن مرتبه تا آنکه صاحب شوق و آن [illegible]

ذوق و آن [illegible] و آن عبارت از [illegible] عشق

و عاشقی رباعی الٰهی تو [illegible] عشق [illegible] عشق

عاشقی [illegible] کورد [illegible] عشق [illegible]

درویشی و غنی خبر حضرت شیخ [illegible] قدس الله سره العزیز [illegible]

و صفات [illegible] حضرت صاحب [illegible]

مخلصان و یاران [illegible] گفته بودند که قوالان آمده حاضر [illegible]

موافق معمول [illegible] مجلس [illegible] اختیار نمودند [illegible] آمده حاضر

شدند چونکه [illegible] قوالان [illegible] جمع آمده و نغمه [illegible] در مجلس عام

خاص [illegible] و بیرون از [illegible] خلایق [illegible] هشیار شده [illegible]

اهل مجالس [illegible] آنحضرت گاهی در مجلس خاص آمده [illegible] گاهی [illegible]

[illegible] از جمال [illegible] کمال [illegible]

[illegible] مجلس [illegible]

بوده اند حضرت ... صاحب قبله فرمودند که قناعت از میان بردارند تا محل
خاص گردد بنابران که عام را هم حکم خاص رسانیده بود دیگر پیر و بالا حقیر ایکو
از هر سپید العود دران وقت هر چه که نظر شریف می افتاد مست و مدهوش شده
بیطاقتی می نمود بیت هر که نظر می فگنی مست و خراب است فرد ساغر چشم
ندانم چه شراب است **مجلس پنجم** روز عرس حضرت سلطان العاشقین
رحمة العالمین حضرت سلطان نظام الدین احمد بداونی قدس سره العزیز
روز جمعه که مجلس مقرر است مردم جمع آمدند حضرت صاحب قبله رو با اهل
مجلس کرده فرمودند که فلان روز عرس حضرت سلطان جی صاحب
مقرر است باید که همه یاران و قوالان حاضر شوند روز مقرر فرش مجلس انداختند
خواجه محی الدین که یکی از مریدان خاص آنحضرت بودند و معروف داشتند
که الحکیم شود طعام برای حضار ترتیب داده شود فرمودند که در مجلس طعام ترتیب
دادن سنت نبوی است اما درین وقت چنانچه باید بوقوع نمی آید فضل الله
مما باشد و سبب کثرت ازدحام انام باعث پریشانی خاطر العجبی ازدحام

که در دولت پناهی اولی آن است که شروع طعام شیرینی تقسیم نموده شود بعد از طعام
مکی سنت تقسیم سیم وسیم نباید طلب از ازواج وحلوی سنت الحمد لله که
آن همه سنت این شخص فرموده اند تا حجره شریف بر دندان دهان و مغلان در
بسیار از قوالان حاضر شدند قریب یک پاس روز بر آمده حضرت مقبلا
از حجره طیبه بیرون تشریف آوردند مخاطبان باحتشام ان الانوار اللقا بخیر فراری
که بین بخشیده منور گردانیدند و دران روز جمال منیر وحسن بی نظیر آنحضرت بمرتبه
در چشم خلایق جلوه گر شد که اگر آفتابش ماهتابش گویم سزاوار است بلکه
و ماهتاب فرده از خورشید معانی می نمود شعر میکند کسب آن رخ از رخ
آفتاب نزیباید از زنجیر زلفش ره بحج آفتاب ز محاسن ادب مسعود عید ملاو
آداب بجا آوردند و جا بجا نشستند ارشاد فرمودند که قل بخوانید حافظان وقاریان
قل خواندند و فاتحه بارواح طیبه حضرت خواجگان چشت بتقدیم رسانیدند
اول [illegible] قوالان [illegible] بخوانند ملبوس [illegible] حضرت
خواجه حافظ خواندن شروع نمودند غزل روز فتح عهد شباب [illegible]

میر مصطفی ... بلبل خوش الحان را ۞ ای صبا گر بجوانان چمن بازرسی
خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را ۞ زیر سم اینقوم که بر درد کشان
میخندند در سر کار خرابات کنند ایمان را ۞ همه شهر زلف ندانم گر چه سودا
داری ۞ باز بر هم زده کاکل مشک افشان را ۞ گر چنین جلوه کند مغبچه
باده فروشی ۞ خاک روبی در میخانه کنم مژگان را ۞ بمجرد استماع این
ابیات بر هر که میر اثر ده بر اندام افتاده و آن حضرت نظر مبارک طرفین
هر یک [illegible] عقل و هوش میربودند درین اثنا نظر مبارک بر این
کمترین افتاد و همه را بکمال شوق در قدم آنحضرت انداختیم و پروانه دار
گرد آن شمع محفل احدیت مینمودم و این بیت میخواندم ۞ تو سراپا حسنی
من سراپا عشق تو ۞ ای لفرمان سراپای تو سر تا پای من ۞ چون این
بیت را باواز بلند خواندم در تمام مجلس نعره بیطاقتی بر خود با [illegible] مستان
وار بیفتادند و لب شنید که کرمانی اهل وجد میبردند تا هم [illegible] بوش و [illegible] جوشش
بودند رباعی ۞ قیامت [illegible] آن نازنین مست خرام ۞ جوانان [illegible] آورده

جلوه نام کنند بخشش داد اجازت که قفس انگیز را بغمزه کرد اشان ... می شد
بیخبران شور و شیون و میان علم و خاص از حد بیرون بود حضرت عارف وقت
در مجلس انواع و صنوف تشریف آماده داشتند و عزیزانی که در مجلس حضرت ... بودند در کمال
... برای دیدن جمال مبارک متصل قنات ... آمدند ... ایشان ... تموج
نگهبانان سراپرده ذوق ... آن جماعت مانع میشدند و نیک ... شد که حضرت از نو ...
تعالی ... و بیرون ... زبان مبارک ارشاد نمود که قنات از میان بردارند
... پرده بردار که صاحب نظران منتظر اند ... دست بدست پرده قنات از میان برداشتند
محرم و نامحرم در هم آمیختند میان محمد یار و میان محمد فاضل از غلبه شوق بود از
حد زیاده میشد با وجد و حرکت ... که نزدیک ایشان برای محافظت می آمد
بیهوش میشد غرض که شوق ایشان شوق انگیز دیگران بود سیادت پناه میر ... الله
که یکی از مخلصان و فدویان آنجناب بود همواره جویای داروی ... بود و در بازار محبت
خریدار متاع ... آنامی نمیشد بار دران روز پرسوز مجلس فیض بدست آورد
و خواجه نور الدین را نیز ... حال درویشانه آمد تماشای او نیز ... رسید هر دو با هم ...

شد گویی بند و گفت آیدست مرید هر گاه که حالت میشد و وجد و رقص میداد این هر دو
هم آغوش شده وجد میکردند اگر یکی ازین هر دو فوقی میشد دیگر برای هم پیش بجد
هر دو هم آغوش میشدند و ان مجلس که بامید خود کامیاب شوند شکر الله تقدیم
رسانیدند **شعر** چه خوش باشد که بعد از انتظاری بامیدی رسد امیدواری
تا شام مجلس در جوش و مردمان در خروش بیکسان و تیره ماندند قریب شام
حضرت صاحب تعجیل فرمودند که شیرینی آرید و ختم کنید بموجب فرمان ختم کرده
شیرینی تقسیم شد این چه مجلس چه بهشت آنچه مقام است اینجا ؛ عمر باقی
لب ساقی می جام است اینجا ؛ بعد از ان نماز مغرب با جماعت خوانده همه یاران
را رخصت فرمودند **مجلس ششم** روز جمعه که مجلس مقرر بود همه مخلصان حاضر شده سر
نیاز باستانه سوده منتظر ذوق و شوق و سوز و گداز بودند میان محمد یار و مولوی
محمد جعفر که ایشان هم یکی از خلفای اکمل جناب مقدس بودند حاضر شده و قوالان
طلبیده نشاندند حضرت صاحب و قبله اندرون حجره مبارک تشریف میداشتند
بعرض رسانیدند که اهل سماع و اهل مجلس حاضر اند فرمودند که قوال خوانده مجلس شروع نمایند

مولوی

بموجب ارشاد مولوی محمد جعفر صاحب قدس الله تعالی سره ختم ... طیبه جرای
خواندند و قوالان شروع نغمه سرائی کردند و این رباعی را بخوش الحانی می خواندند رباعی
نمیرد هر کرا جان نفس تو باشی ‖ خوشا حالی کرا جانانش تو باشی ‖ در حرمت چه بستی این ولایات
کسی را که هم دین و هم ایمانش تو باشی ‖ از این رباعی حالت عظیم بمعتقدان ...
بمعارف آگاه میان محمد یار صاحب را رو داد و اشکها از هر دو چشم ایشان
ایشان جاری شد بود هر که صورت ایشان را معاینه میکرد بی اختیار میشد و میگریست
اما بجای خود نشسته بجوش محبت گلستان منتظر طلوع خورشید سعادت و منبع فیض
کرامت می بودند و نظر بر دروازه حجره که مطلع آفتاب هدایت حضرت دو محترم
در تصور جمال مفرح القلوب بودند ‖ شعر ‖ رفتم بتصور تو رفتم رفتم ‖ از خوب بغیر
تو گفتم گفتم ‖ بکشای در انشا که مستم مستم ‖ مشتاق رخ خوب تو هستم
هستم ‖ بعضی عزیزان و یاران را مضمون این رباعی که بظاهر ایشان پیدا
بود رباعی ‖ بچشمانت که چشم بر رخت چون چشم تعویذیست ‖ بابروت
که دل پیوسته در زلفت بزنجیریست ‖ بالقوه زنخدانت که را آنک کشت

آمیز شد هجوم وجد بر حضرت نیز بود که دل مشتاق آن حیرت زده بگشایند در دروازه
حجره مانند در حضرت گشاده شد و آنحضرت مستغرق دریای معرفت گشته
مستانه بر آمد چونکه نظر مشتاقان بر جمال مبارک شیخ افتاد از بیهوشی
انقلاب نموده از هر طرف نعره زنان خروش کنان دویدند همه اعزه را آنحضرت
در آغوش رحمت کشیدند و تسکین دل ایشان داده بعده بر زبان مجلس
تشریف برده بنا بر آن از انجا ذکری یکدیگر را گفته نمودند درین میان قوالان
این بیت شروع کردند بیت من عرض حال خود بکنم با نظام الدین
با کار من نظام شود از نظام الدین ز این بیت در همه ها اثر کرده در همه ها
شعله شوق تا بالا گشته و حیطه منتهی عجب انجا صار و هویدا گشته و جوش
و خروش شد بادر نظیر و رسید فضیلت مآب شمس العلما محمد جعفر ترک تخلص
و گریبان و نعره زنان هم بر آمدند نعره ایشان اندرون حاضران اثر کرد که
دو منتخب دیگر هم نیز ایستادند میان محمد فاضل و میان محمد یار را
بوجد کمال حالت عجیب رو داده که این هر دو بزرگ کامل معانقه

هم بگیرند و بسینه بستیزی تا لبند و دوگانه چرخ میزند و لب از قهقهه بی اختیار خوش بوده

سماع عقیم عشق چو برزد و ابخشو سازشه ترقیصد و پیش مجمع بیشمار باز بشوق بر وجد و بلند شد

کوه صبر ایستم چه بار چون سپند غریو از اهل مجلس برخاست و حضرت صاحب قبله

از مجلس حرم بیرون اندرون تشریف آوردند اهل شوق را در اغوش رحمت کشیده

ارادت اعتقادان سر بقدم می آوردند و عزیزان دیگر که صحن کشیده در ایوان خانقاه

ایستاده بودند همه بیدار فرحت اشک چشمان مرحبا چون نقش کر دیده [illegible] میدید بت

دیوار رخصت از کثرت آمدند جلوه انسان صورت دیوار شدند محفل یکرخ

بیهوش بودند از رحمت آن ساقی بهوش آمدند و بعضی مشتاقان که از نگاه برق

آسمان ابر رحمت چون رعد و خروش زنند و دیدند و مضمون این ابیات از

هر یکی حاضر میشد غزل چه جلوه دارد قدرت زخوبی چه عشوه دارد نگاه دلبر چه دلربائی

کند ادا بیت چه شوخ حضرت [illegible] ستمگر که برزم کی سود [illegible] کشایم کی [illegible]

ندیده [illegible] رسینه [illegible] شوقنا آغوش [illegible] چشم انور [illegible] شهید ناز [illegible]

بروز محشر سود نمایان [illegible] دلو [illegible] آب [illegible] شمشیر [illegible] چشم و ابرو

زلف نهاده دولتمند در پاهای عالی الخ بملک غربی نرسیده عالی چنین خوش انجام در پایان
شخصی از یاران بجناب اقدس عرض نمود که وقت عصر میرسد نزدیک بود اذان باید داد
بموجب فرمان اذان داده شد قوالان سماع موقوف نمودند یاران که بیهوش
افتاده بودند در خیمات گذاشته چند برادر برای محافظت بر آنها متعین نموده
خود دولت و ادای نماز عصر پرداخت و مجلس عام رونق افزا شده صلوة عصر
ادا نمود حافظان پنج آیت خوانده فاتحه بارواح طیبه بزرگان ادا نمود ختم مجلس
کرده برخاسته شده مجلس ختم اگر چه حضرت صاحب قبله درین مجالس بحضور تشریف
نداشتند اما ظهور ذات فایض البرکات که در همه وقت و همه جا هست و مخفی خاطر
و موجود اند ازین جهت این مجلس را نیز سلک مجالس حضور ثبت نمود روز دیگر یعنی
این کمترین تقریب شادی بود خوانندها در آنجا وارد شده بودند و اکثر مردمان قبایل
عشایر جمع شده خوانندها میخواندند اهل قبیله باعث شدند که در مجلس باید
نشست چونکه طور حضرت صاحب موافق معمول پیران قدس الله ارواحهم خلوت
است بسیار عذر خواست پیش نرفت ناچار شده در آنوقت نشستم وقت شب بعد

بانقلاب بدرجه بدیع رسید بدین عنوان استماع نمودم که ضابطه ای ... بالای
بوم مستطیل ترتیب شده و حالا آن گوینده آن را باب اشتغال روند ۵ عالم جمال جمیل است
جمیل الخ و این حال زینهم ز جمال جهان آرای مرشد والاست جسم و چشم وجود
کی بود از خود بیخود بپیش اقدام خواجه نورالدین را نیز همین حال پیش آمد
الحمد لله علی ذلک نقلست در ملفوظات حضرت شیخ رکن الدین ابو
الفتح قدس سره در احسن الشمائل آورده که روزی آنحضرت نقل از زبان مبارک
خود فرمودند که در ایام پیشین مردی بود عالم در شهر ملتان مخفی نام و تحصیل علم
ظاهری را بکوشید و حاصل نموده در عهد خود بی نظیر بود از علم و فضیلت فخر وری
بغایت بهم رسانید و باور یشان معتقد نیست درویش صاحب کمال ارشاد
بهلول نام نیز در آن شهر بود فطرت قابلیت علم و فضیلت آن مولوی مذکور
منظور نظر وی خاطر مبارک انداز شد که اگر چنین عالم در طریقه طلب حق قدم نهد بهره
از آن یابد خلق الله از چنین مرد فایده عظیم حاصل آید ترتیب چنین کس
بسیار بموقع و بجاست چون آن سعادت نصیب او نبود هرگز بدولت

معتقد نمیشد و [illegible] دیگر در آن شهر در مرض آن عالم تبیین الدواء نمود و علاج
نشد در آن ایام بزرگی صاحب باطن مسمی بشاه وجیه الدین در شهر گجرات
سکونت میداشت و فیض باطنی باکثر خلایق از ایشان رسیده بود این
بزرگ مریدی داشت دلربا نام که کامل و اکمل شده بود همان دلربا فرمود
که ترا در شهر برهانپور رفتنی خواهد شد مردی عالم فیض نام در آنجا مغرور شده
روی اعتقاد بدرویشان نمی آرد و دو بزرگ دیگر اراده درستی او نموده بودند
هیچ مفید نشد اگر آن عالم مغرور بدست تست برو و او را بیاد حق مشغول ساز
از طرف خود خلافت داده باز مراجعت نما آن مرید دلربا بموجب فرموده
شیخ خود از گجرات روانه شده در اندک روز طی مسافت نموده در شهر برهان
پور رسید آن فاضل را دید که در یکی مدرسه نشسته و جماعتی در تحصیل علم نزد او
مشغول اند [illegible] از حد زیاده بسبب علم دارد الغرض فکری بخاطر آورد که فیض
[illegible] حقی را اول بدام صحبت باید آورد بعده انشاء الله خود بخود رام شده گرفتار
خواهد شد [illegible] بر چه دین عالم [illegible] از آخر صحبت [illegible] کجا یافتی

Scanned with CamScanner

بیدهای نبات و هم طالب علمان از درس فراغت یافته بودند که یک مرد عزیز
در مدرسه آمد و از شاگردان پرسید نام مولوی سید [illegible] فقیر آن که کابلی [illegible]
دلربا گفت که از گجرات آمده ام برای تحصیل علم اینجا رسیده ام حالا [illegible] ظاهر
گفت که پیش از این تحصیل شما تا کجا رسیده فقیر دلربا ظاهر نمود که [illegible] ام
میخواهم که از میزان شروع کنم مولوی گفت که سن شما بسیار شده و این علم بدون
محنت چند روزه بدست آمدن مشکل و بار محنت بر عالم جوانی بهتر است و در
هوای پیری ما ضعف غالب بهتر است که این کار دست بردار شوید فقیر دلربا گفت
که شوق علم بسیار در دلم پیدا است و از راه دور و دراز در خدمت شما رسانیده
میخواهم که توجه فرمایند چون مولوی مذکور فقیر دلربا را شایق دید گفت بهتر است
می آمده باشید کسی از شاگردان خود را برای سبق شما مقرر کرده خواهم داد دلربا
گفت که اگر خود مرا درس نمایند و تعلیم فرمایند بهتر است و از شاگردان شما سبق نخواهم
گرفت مولوی فی نفسه مهربان شده قبول نمود فقیر دلربا میزان شروع کرد و همیشه با التزام
در مدرسه می آمد و صحبت میداشت چون در اثنای سبق دلربا اعتنای [illegible] داد

خلیفهٔ دیگر شیخ محمد رسیده او نگاهی جاذب بطرف مولوی فیض محمد مولوی را
تغیر حال در رسید کمالات و تصرفات میان که بالمرشد اعلا مولوی میان فیض را
در ربود و نزد شاه الله محمد رفته حقیقت گردیدن خود و تصرف شان ظاهر
نمود شاه الله ایشان که عاشق وصال و وقت خود بود این خلف رشید خود را ارشاد
کرد که اگر ازین فقیر نعمتی بدست آید آن نعمت را حاصل نما فیض از نزد
ما خود آمده بقدم آن فقیر را بانام افتاد و معتقد شد و التماس نمود
که مرا در بندگی خود قبول فرمائید درویش او را بشغل باطن فیض او مشغول
گردانید در مدت قلیل اخلاق ذمیمه او بحمائد مبدل شد فرد اوصاف
ذمیمه چون بدل شد هر عقده که در تو بود حل شد بعد ازان میان او را
بحقیقت فرستاده شیخ محمد موجب آمدن در برهانپور با میان فیض
بمیان آورد و خلافت خود داد مرزی شیخ فیض اذن داده طرف گجرات
روانه شده بخدمت شیخ محمد مشرف گشت از خواجه محمد نور الدین که یکی
از مریدان جناب حضرت صاحب قبله شیخ نظام الدین اورنگ آبادی بود

در کتاب نقل کرده که روزی بخدمت حضرت صاحب و قبله نیاز حاضر بودم با جوانی افغان
نامی افغان لوگر اعظم شهر با سر و پای برهنه خفیفی که در سر داشت بخانقاه مبارک
درآمد از یاران دیگر پرسیدیم که این مرد کیست و چگونه دیوانه شده است یاران نقل
کردند روزی این مرد بارها اراده مجادله و مکابره بخدمت حضرت صاحب و قبله آمده بود
و در آن روزها آنحضرت از حجره بیرون کم تشریف فرما میشدند و دروازه حجره بند می‌بود
در میان شب و روز یکبار یا دو بار تشریف بیرون می‌آوردند و زیاده از دو ساعت جلوس
نمی‌فرمودند اتفاقاً این مرد دیوانه با اراده نزاع آمده نشست و آن روز مجلس گرم بود
بر وقت مقرر چون خادم دروازه حجره کشودند و آنحضرت بیرون تشریف آوردند
همه یاران و مشتاقان پروانه‌وار از بهر دیدن جمال مبارک در جوش و خروش
آمدند و یکبارگی نظر پراثر بران مدعی هم افتاد و در تمام بدن او لرزه درافتاد و بیهوش
گردید همراهیان او برداشته بخانه بردند پس از آن روز این مرد را جنون گرفته
روز افزون میشد چون قبایل او ازین حالت آگاهی یافتند برداشته بخدمت
حضرت صاحب و قبله آوردند الحاح و تمنا بسیار نمودند که این کس هیچ بی ادبی روبروی

سن نگرده ... بهم پر در حق او بد گفته اما قبایل او ظاهر کردند که این مرد از غایت
خود بابین اراده فاسد پیش او باشد آمده بود سزای خود یافت حضرت صاحب قبله
فرمودند که بی ادبی را غیرت بی نهایت الهی تنبیه بی ادب خود میکنند ولیکن
طریق ما هرگز نبوده اما غیرت الهی را حکم الحال باید که چند روز دیوانه را در حلقه
ذکر جهر با یاران خانقاه حاضر میکرده باشند شاید که بفضل الهی دستگیری نماید
و این در نظر ربانی کرامت فرماید راوی آنش عرض نمودند که حقیقت دیوانگی
و جنون او شنیده نوکری از دست میرود فرمودند که بخشی سرکار شاه بابا ما التماس
میدارد و گفته میفرستیم چنانچه گفته فرستاد بخشی سرکار بموجب فرموده حضرت
صاحب قبله نوکری او را بحال داشته و این دیوانه همیشه در حلقه جهر حاضر
میشد بعد از چند روز بحقایق آگاه میان محمد یار فرمودند که این دیوانه را شغل
باطنی مشغول سازند آمروز بهوش آمده میان صاحب او را مشغول فرموده الحال دیوانه
خوب شده الحق هر که دامن الهی حق گویان گرفت بحق رسید روزی حضرت
صاحب قبله شیخ نظام الدین اورنگ آبادی در ذکر مبارک حضرت قطب

الاقطاب خاقانی قدس الله حضرت شیخ کلیم الله بزبان الهام ترجمان آمده
فرمودند که حضرت شیخ هرگاه که مجلس سماع میفرمودند سوای یاران
مشغول دیگری را راه نمیدادند بلکه آن روز بر در رواق یکی از یاران با کمال
خود را می‌نشاندند تا اجنبی را نگذارد روزی مجلس بود و مرا فرمان
بر در دروازه نشستن داد بموجب حکم بر در دروازه نشستم یکبار که یاران
را حالت غلبه نمود و نعره ها بر آوردند که از منزل مردمان همسایه و رهگذران هم که
از آن طرف عبور میکردند ایستاده میشدند تا بجایی که قریب پنجاه و شصت کس گرد
آمدند و از من پرسیدند که درینجا اینقدر شور و غوغا از چه جهت گفتم مجلس سماع
است و این شور از صاحب حالان و سوختگان جانان است که در ذوق و شوق
و در ذکر الهی از سینه شان بر می‌آید آنجماعه متحد شدند که مرا هم اندرون دخل دهید
تا حال ایشان معاینه کنیم در جواب آنها گفتم تا اینکه کسی را حکم رخصت از الهی بدست
نمی‌آید درین مجلس نمی‌گذارند و بار نمیدهند چون آن وقت بدایت آن گرویده
بود شایق شدند و الغفلت [illegible] بجانب حضرت قطب الاقطاب رسانید

که مایان با علمای طریقه خود نمایند که ما هم ازین سعادت بهره‌مند شویم گفتم
که امروز روز مجلس است فردا اگر بیایند شما را اجمال رخصت حضرت قطب الاقطاب
فانی فی الله خواهم برد شاید که طالع شما یاوری نماید حضرت شیخ التماس
من در حق شما قبول سازند آن مردان فردای آن روز اتفاق کرده نزد من
آمدند و بنده آن جماعه کثیر را بر دروازه حضرت شیخ نشانده خود اندرون رفته
احوال آنها را نقل نمود فرمود که هدایت این جماعه کثیر بسعادت بسته اند مشرف
شدند خواجه محمد نور الدین نقل میکنند که روزی بنده بجناب مرشد برحق حاضر
بود که یکی از یاران از طرفی آمده سعادت قدمبوسی دریافت آنحضرت از احوالات
یاران که در آن ضلع بودند پرسیدند العزیز احوال هر یک را آنچنانکه بود بعرض رسانید
در ضمن عرض نمود آنمرد که در مجلس مبارک بی ادبانه آمده بود دیوانه سرشت شده
هر چند علاج او میکنند دیوانه تر میشود من از آن مخلص پرسیدم که آنمرد کیست
و چگونه دیوانه شده او نقل نمود که روزی در شوال بود مجلس بود شخصی شراب خورده
و دیوانه وار دست گرفته در مجلس مبارک درآمد هر چند که مردمان ممانعت کردند

ممنوع نشد چونکه روبروی حضرت صاحب قبله آمد شیخ حضرت
خبر فرمودند که ای عزیز درینجا بندهای خدا ذکر می کنند و ذوق و شوق و وجد می دارند
درین مکان بچنین حال آمدن روا نیست برخیز و بیرون رو آن مجنون لا یعقل در عالم
شکر حرفهای چند از زبان برآورد و گفت که من مست هم ازینجا چرا بیرون کنید من
بحال خودم صاحب قبله فرمود اگر بحال خودی خدای تعالی در همین حال ترا بدارد آن شخص
انکس در همان حال است چون این نقل تمام کرد حضرت صاحب قبله فرمودند که
من هرگز کسی را تا حال نرنجیده ام و نخواسته ام ولیکن این غیرت الهی اگر کار خود
کند که او باین بلا مبتلا گردد و درین صورت تدارک کسی بکار نمی آید تیر بود که بهدف
رسید مصرع باد دلکشان هر که در افتاد بر افتاد نقلست از کتاب غلو کرده روزی
حضرت صاحب قبله قدس الله سره الاقدس از زبان مبارک بیان فرمودند که
شخصی طالب حق شده پیش بزرگی رفت و درخواست بیعت نمود آن بزرگ
صاحب کمال گفت که هنوز در تو استعداد یاد حق پیدا نشده که ترا مشغول کردانم
آن طالب گفت هرچه حکم شود بجا آرم آن شیخ اکمل فرمود که فردا وقت ... پیش فلان

دروازه رفته ایستاده شو هیزم فروش پشتاره هیزم بر سر نهاده خواهد آمد باید که پیش
او بروی و بی‌تحاشی و بلاتأمل یک طپانچه بروی‌اش بزنی چنانچه تمام بیخود شود و آنچه او بگوید بگو
چشم من ظاهر گردد آن مرد بموجب فرموده بزرگ بهمان دروازه شهر آمده ایستاده
ماند منتظر آن هیزم فروش بود ناگاه وقت دو پهر دید که مردی مسن ضعیف
پشت خم پشتاره کاه هیزم بر سر خود نهاده عرق ریزان بدروازه درآمد آن
مرد طالب چون حالت ناتوانی او ملاحظه نمود بر حال زار او رحم آورد ولیکن
از فرموده شیخ کامل انحراف نتوانست کرد پیش آمده طپانچه بروی او زد و آن
پیر منحنی از ضرب شدید طرفی بیفتاد و پشتاره او یک طرف بیفتاد و ضارب
طپانچه بخود اندیشید که شاید کار او بآخر رسیده باشد از آنجا گریخته بیک طرف
خود را پنهان ساخته و ایستاده میدید بعد از چند ساعت آن پیر مضروب
بهوش آمد و بهر طرف نگاه میکرد و نظر او بر ضارب افتاد و از جا برجست و دویده
نزد او رسیده بر دو دست او را گرفته بوسید و عذر بسیار خواست و پرسید که مبادا
در دست مبارک تو آسیبی رسیده باشد چنانچه از ضرب قطرات خون میچکید

چون آن مضارب طالب مضروب چنین دید مبهوت شد و منفعل از کار آن بچه خفیف

شد بعد از این تواضع و شارت بسیار بیشمار از دکان خود بر خیزد گرفته روان شد

بموالی طالب محققت او شریف و هر که در آن طالب نیکبختی مخلص گاه را مو

نعمت اثر آنملی طریقه متعدد از اوان بکار خود آورده ... الحاجان

داد چون از انجا روان شد رایت طرف خانقاه آن شیخ وقت

آن طالب دانشمند که پیش شیخ بیعت گاه مرید شدی یکی از مریدان آن شیخ بوده

ز ملبسات شیخ خود بخاطر آورد پس هر دو بجانب خانقاه روان آمدند شیخ گرفت

دید آن مرید نشسته بطور شیخ ظاهر نمود شیخ فرمود که اول اینقدر نفس

را بعد مرسان بعد از آن و صف طالبان حق در دل تا قابل یاد حق کردی

بیت یکقدم بر نفس خود نه و آن دگر در کوی دوست هر چه میبینی دوست بین ها

آن و اینست کار نیست نقلست از کتاب مذکور که روزی حضرت صاحب

و قبله از زبان خود ارشاد فرمودند که طالبی نزد شیخی آمده بیعت نمود و مشغول شد

روزی بخاطر شیخ آمد که رفته حال ... آن مرید

دریافت نماید که در کدام کار است از جای خود برخاست و هر دو آنمرید طالب حق رفت
دید که بخواندن قرآن شریف مشغول است شیخ رفتن فرمشست و مرید پرسید که چه
میخوانی آنمرید عرض نمود که تلاوت کلام الله میکنم فرمود علامت الخفل در یاد
حق مشغول باش و از جمیع کارها دست بردار باش مرید آداب بجا آورده مشغول
بامر نامعد گردید بعد از چند روز شیخ بار دویم بدریافت حال او برفت و دید که سر
بمراقبه کشیده و روبطرف آورده نشسته قرآن شریف رو برو طاق نهاده
شیخ پرسید که بابای من در طاق کدام کتاب است آنمرید عرض نمود که این
کلام الله است شیخ فرمود که از اینجا قرآن بردار که اثر خطره تو بتلاوت میکند [illegible]
باشد آنمرید بموجب حکم شیخ همچنان کرد بعد از چند روز که رابطه یاد الهی با آن
طالب درست داد و همه رشته شغل باطنی مستحکم گردید شیخ آنمرید خود را برای
تلاوت قرآن شریف تاکید بلیغ نموده آنمرید التماس نمود که پیشتر برای تلاوت
منع فرموده بودند الحال تاکید است آن بزرگ صاحب کمال گفت چونکه اوایل
درین راه قدم سعی نهاده بودی و رابطه شغل [illegible] مقامات بر دولت نیافته بود

منع نمیفرمودم و آنوقت که غفلت از قلب تو رفع شد و شغل باطن هم بران
جاریست پس درین صورت هرچه خواهی بخوان ترا منع نخواهد شد و همچنین قواعد
او امر و حکم ارشاد نمود طالب را باید که در ابتدای حال هیچ کار متوجه نشود غیر از ذکر کلمه
نفی اثبات یا پاس انفاس چون شغل باطن بمرتبه اتم رسد بدانکه کارهای
دیگر در شغل او مزاحمت نمیرساند و بمطالب دیگر پرداختن مضایقه ندارد بموجب
مقوله که دست بکار و دل بیار **نقلست** از کتاب مذکور خواجه محمد نور الدین
مرید و در اختصاص حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی قدس الله
سره العزیز بیان میکنند روزی بخدمت حضرت جناب مرشد خود رفتم
آنحضرت مشغول بودند در آن وقت کتاب لمعات پیش آنحضرت بود چونکه
نشسته ماندم جلد لمعات برداشته بمطالعه آن مشغول شدم حضرت صاحب
قبله بر بنده خطاب عتاب آمیز کرده فرمودند که صحبت بزرگان طالب
را هیچ اکتساب نیست و صحبت کتاب ملفوظ با هیچ کتاب با صحبت اقطاب
میسر آید لازم که طرف ما متوجه باید نشد کر این کلمات از زبان مبارک

ارشاد فرموده برخاستند و اندرون حجره شریف لم ونق افراشتند از ورود این
حالت لرزه بر اندامم افتاد و ترس عظیم روی داد یکبارگی این خطره و دلم خطور نمود
زهی سعادت که حضرت مرشد برحق زبان به نصیحت تو گشادند اینهمه مقتضای
فضل و کرم رب است **نقلست** از کتاب مذکور که روزی مردی نزد حضرت صاحب قبله
از حقایق و معارف سوال کرد آنحضرت فرمود که جواب این کلمات هویدا
و علانیه نمیتوان گفت بعده این کلمه بر زبان مبارک راندند که شخصی نزد
حضرت ابوهریره رضی الله تعالی عنه استفسار چنین مقدمات نمود ابوهریره
بسائل فرمود که از حضرت رسالت پناه دو علم اموخته ام یکی علم را در خلایق اظهار
نمودم و علم ثانی را پوشیدم اگر از آن علم پوشیده ظاهر نمایم رگ گردن من از
تن جدا شود و حدیث را خواندند **فایده** روزی حضرت صاحب قبله نشسته بود
و چند یاران دران وقت صحبت داشتند و رساله در انوقت مذکور میشد که
در زمانی حضرت سید محمد گیسو دراز بود نقلی از آن ذکر می نمودند که سید محمد گیسو دراز
فرمودند که بسیار مشایخ سلف مرفوع بوده اند صاحب کمال و ذوی الحال اتفاقاً

روزی از مریدی ناخوش شده از آمدن منع فرمود و به یاران او گفت که دیگر تعینه نکند و نظر خانقاه

سکونت نداشت تا که بسیار بار منع آن مرید نمودند لکن آن ممنوع بلند در خانقاه

در می آمد آخر موقوف نمی ساخت یاران و ساکنان خانقاه هر چند او را منع شدند

آن ممنوع از آنجا باز نرفت اگر زجر هم منع میکردند بدی نمودند هیچ کسی

خوش نمی آمد چون مردمان از وی به تنگ آمدند حقیقت حال شیخ

معروض داشتند شیخ فرمودند برآمد زجر نه به بیارند عرض کرد صبح آمد معتقد

باز در خانقاه آمد خادمان خانقاه بحضور رسانیدند که فلان کس باز آمده است شیخ فرمود

چندین قفای زده بیرون نمایند چون آمد در صحبت شیخ ثابت قدم بود از آنجا

باز نیامد چون باز آمدن آمد و بسمع شیخ رسید بیرون برآمده در کنار رحمت گرفت

و اکرامها نمود او را باعزاز معزز ساخت چه که نقد محبت او را بمحک آزمایش

بلیغ نموده از آن جهت با الطاف شیخ فایز گشت حضرت سید محمد گیسو دراز این

نقل را ادا کرده بزبان مبارک که اندران روز که این نقل شنیده ام آرزومند

آن فارغم که مرا حضرت شیخ نصیر الدین محمود قدس الله سره العزیز چند قفای زده اند

در غیر بدر کنند من دروازه ایشان را نگذارم بعده حضرت شیخ نظام الدین اولیا
قدسنا الله بسره الاقدس این کلام فرمود که درین عصر کجا اینچنین کسی که از وی این قسم
رسوخ بظهور رسد درین زمان اگر شیخ حرفی بمرید گوید مرید از صورت شیخ بیزار شود
پیش ازین طالبان صادق بوده اند که چنین اعتقاد میداشتند اللهم ارزقنا
هذا العمل نقلست از کتاب مذکور که روزی برادر کلان خواجه کامگار خان [illegible]
جامع الکلم که تصنیف سید محمد گیسو دراز نسبت مینمایند حضرت صاحب تسلیم
استماع میفرمودند در باب محبت و اخلاص سید محمد گیسو دراز بخدمت خواجه
نصیر الدین محمود چراغ دهلوی در آن کتاب در آمده حضرت صاحب و قبله
نقلی از زبان مبارک خود بران مستزاد فرمودند که روزی حضرت سید محمد گیسو دراز
قدس الله سره العزیز از جای بلای ملازمت پیر خود یعنی حضرت خواجه نصیر الدین قدس الله
سره العزیز آمدند بعد از مدت ملاقات میسر آمده چنان وقت که سید مذکور حضرت خواجه نصیر الدین
[illegible] اسپ سوار شده [illegible] را مشهور ساخته بودند که سید محمد رسیدند و سید محمد سر
عجز و نیاز را بر زانوی مبارک حضرت خواجه نصیر الدین نهادند از زبان مبارک فرمودند

که سید محمد پائین تر حضرت سید محمد بر ساق پای بوسه داده‌اند باز فرمودند که سید از این هم فروتر
پای ایشان بر قدم شریف بوسه داد باز فرمود که از این هم فروتر ایشان بر رکاب شریف
لب جنبانیدند باز فرمودند که از این هم فروتر تا آنکه سر سید محمد بر سم اسپ رسید سید محمد سم
اسپ را بوسه داد بعد از آن حضرت خواجه نصیر الدین الطاف مرحمت بر حال سید
محمد مبذول داشته فرمودند [illegible] ظاهر [illegible] وقت [illegible] خاطر [illegible] حضرت
خواجه نصیر الدین رسانید [illegible] سید محمد [illegible] از خود [illegible] اخلاص سید صحیح [illegible] حضرت
بر نعمت [illegible] سپس حضرت خواجه نصیر الدین
[illegible] ماجرا را از سید محمد [illegible] تسکین [illegible] کرد چون آن مرد
[illegible] سید محمد رحمة الله علیه استفسار [illegible] ظاهر نمودند که [illegible]
حضرت شیخ [illegible] از زبان [illegible] می آمد و می ادای [illegible] کردم
[illegible] فرمان مرا عقده [illegible] کشایش [illegible] و حل مشکلات [illegible] گشت و مرتبه بالا تر عروج
نمودم نقلست از کتاب تذکره خواجه محمد نور الدین که یکی از یاران حضرت
شیخ المشایخ شیخ نظام الدین [illegible] آبادی است نقل می نماید که مردی [illegible]

بزرگان سلسلهٔ خود را در خواب دید که او را بزرگان دست بدست گرفته بدرگاه نبوی
صلی الله علیه و سلم بردند و در مجلس همایون حاضر کردند آن سعید نیک بخت چشمان
خود را از مشاهدهٔ جمال رسول منور گردانید جناب رسالت مآب ارشاد فرمود
که تا چند بیگانه خواهی ماند برو نزد نظام الدین اورنگ آبادی و مشغول خدمت آستانه
او شو تا ترا فیض باطنی رو نماید چون العزیز از خواب بیدار شد فردا بجناب
اقدس حضرت صاحب و قبله آباده بشتافت چون نظر شریف آنحضرت بر
آنکس افتاد از خوشوقتی تمام مرحبا گفت و العزیز را در آغوش گرفتند و
مرحمت بسیار و الطاف بیشمار بر حال او فرمودند و شفقت از حد زیاده نمودند
و نزد خود نشانیدند متبسم شده پرسیدند که خوش آمدید از کجا آمدید آنچه
که عقیقت شب در خواب دیده بود تو معروض داشت پس از شنیدن
آن ماجرا آنچه در حضرت صاحب و قبله آن دیوان حجره بردند از نعمت باطنی
مرا او ارشاد داد چون بیرون تشریف آوردند بشاشت و خوشدلی بر روی مبارک
هویدا بود ... و از جمله صاحب ذوق شد ... از کتاب احسن الشمایل

کردن تحریر

که در روزی حضرت صاحب قبله با یاران نشسته بودند و ذکر کمالات حضرت شاه
برهان الدین غریب قدس سره در میان آمد حضرت صاحب قبله از زبان مبارک
فرمودند که شاه برهان الدین یکی از اولیای کامل بودند این نقل از زبان کرامت بیان
در معرض بیان آوردند که ایامی که حضرت شاه برهان الدین قدس سره العزیز در قید
حیات بودند بادشاه آن زمان کمالات وجد و سماع مجلس ایشان را شنیده
متعجب و حیران میشد اما محقق نمیگشت روزی بخاطر بادشاه در رسید که همیشه
شنیده میشود هر که در صحبت ایشان میرسد صاحب وجد و حال میگردد وقت سماعی
از جمله غلامان خود یک جماعت امتحان تعیین فرمود و در خدمت حضرت شاه برهان الدین
پیغام نمود که اگر در صحبت شما اثر است برین غلامان اثر شود چون غلامان مذکور را
از طرف بادشاه پیش آنحضرت شاه برهان الدین آوردند و پیغام بادشاه را عرض رسانیدند
شاه برهان الدین در جواب نزد بادشاه گفته فرستاد که اگر این غلامان شما ماده [illegible]
و ازلی اند انشاء الله تعالی در اندک زمان در صحبت ایشان اثر خواهد کرد و لیکن شقی و محروم اند
و ازلی بلا نصیب اند خارج بکار آنها هم نیاید که الرحمن [illegible] در صحبت ما خواهند بود

اثر صحبت ما معلوم خواهد شد چون پیغام بر از طرف شاه برهان الدین جواب حاصل
نموده نزد بادشاه رسانید بادشاه از استماع این خبر بیشتر متحیر گردید هفت نفر صاحب
جمال خوش آن هفت غلام نزد شاه برهان الدین فرستاد حضرت شاه برهان الدین
آن هفت کس را نظر بر چهره طلعتین فرمودند و بصحبت شریف خود حاضر میداشتند
از اثر صحبت بمین تصرف ایشان در عرصه چهل روز همه انها از جمله کاملان
صاحب وجد و ذوق شدند چون بادشاه را احوال آن هفت نفر بعرض
رسانیدند بی اعتبار انه برای دریافت صحبت ملازمت دوید و یکی از معتقدان
آنجناب گردید **نقلست** از کتاب مذکور که روز جمعه مجلس مقرر در خدمت صاحب
و قبا بوجه خواجه ابدال که یکی از خلفای آنجناب بود چند حافظ را با خود آورده
کنانید چنانچه آنجماعت حفاظ تا آخر مجلس همانجا بودند و وجد و حال صاحب ذوقان را
معاینه نمودند فردای آن روز شخصی از آن حافظان دست محمد نام گرفتار دام
این درهمای ایام گردید و بار بار بستان بوسی رسید و وقت هدایت ادم
رسید و التماس بیعت نمود قبول افتاد و در کیشنز نمود که باز آنقدر در مجلس

تشریف حاضر شد الماس تخت خوب بجا آورد روغن دوات بر دو تخت

نماز عصر خواجه محمد یار و کامگار خواجه معز الدین نشسته بودند دروازه حجره شریف

بسته بود و مشغول بودند یعنی تلاوت سوره بقره مشغول گشته دیگر یاران و

یاران دیگر استماع می نمودند چون آنجا حضرت متوسل و قبله در روانه حجره

گشادند خورشید انوار از مشرق آن باب طالع فرمودند مطالعه فرمودند وقت و حجره را

بطرف خود طلبیدند و احوال معلوم کرده اندرون حجره مبارک رفته بشغل باطن

مشغول شده بعد از آن خود بدولت بیرون حجره تشریف فرما شدند

اداء نماز عصر نمودند بعد از آن خواجه کامگار خان را ارشاد شد که کیمیای سعادت

را بخوانید او خواندن شروع کرد حضرت صاحب قبله استماع می نمودند

از کتاب نقل کرد که روزی حضرت شیخ المشایخ شیخ نظام الدین اولیا قدس

نقل از سعادت خود بیان در آن بیان فرمودند خواجه کامگار خان و

خواجه نور الدین خان و قاضی جمال الدین و غیره بسیار از یاران و مخلصان

دوران وقت حاضر بودند که همه آنها را بیان و اوراد منتخب و معلم استفاده

چنانچه آنحضرت فرمود که شبی بطریق سیر طرحت باغ لندن افتاد در آنجا قبری
بود بران نشستم و مشغول بودم چون نیم شب زیاده گذشت در خاطر آمد
که شب همین جا باید ماند فرود را بر سر چشمه نزد آن قبر دراز کشیدم دیدم که
شخصی روبروی ما آمده قبر تازه را وا میکند چون چنین دیده شد دانستم
که اینکس نباش خواهد بود برای [illegible] کفن مرده آمده سخت خود را
بیحس و حرکت ساختم که خلل در کار او نشود چنین بخود تمام دیدم معلوم شد
که اینکس مرده را از قبر بر آورده در جنگی که نزدیک قبر بود مرده را نشانیده آن
درخت بالستاده چند چوب بران مرده بزد و چند چوب در پهلوی او نشست
نموده روبروی مرده ایستاده شد چون این تماشا بنظر آمد معلوم شد که
اینکس نباش نیست متوجه او شدم که بوجه احسن ملاحظه نمایم اینکس
پیش آن مرده بدیر ایستاده ماند و نگاه تیز تیز بدان میکرد تا آنکه مرده بحرکت
آمد و آنکس بیخود شده افتاد و بمرد میان مرده کفن خود از بر کشید و با آن مرده
تازه پوشانید و پوشاک او خود پوشید و او را در قبر مدفون کرده چبوتره

قبر اندرست تمام مداومت بجا آورده از شغل مبین ابن [illegible] واحوال او پرسیدم گفتم اگر تو درویش
همچو اوییده سعادتی تمام امر است بگو که کیستی و چه کار کنی [illegible] جواب گفت
که من مرد [illegible] جوکی ام و درجستجوی صحبت پیری ناقابل شده بودم [illegible] یکی روز
که اینجا مرده تازه در قبر دفن کرده بود انتقال روح خود کرده بود درین قالب [illegible] ختم
و جسد خود را در آن قبر مدفون کردم چنانچه شما ملاحظه فرمودید لیکن [illegible] بر طرف
مبادی خوش نشده گفت اگر چنین و در رفاقت من نمایند این علوم که دارم شما را
بیاموزم دست از و باز داشتم و جواب دادم که مرا ازین علم شما کار نیست
در کسب دیگر مشغول ام آن جوکی از پیش من روان شد و برفت بعد از آن
فرمودند که انتقال روح شنیده بودم که جوکیان میکنند در آن روز این تماشا دیده
شد **نقل است** از کاتب مذکور از خاطر نور الدین که سعید بیگ نامی منصبدار
در خدمت صاحب و قبله قدس الله سره العزیز بندگی و ارادتمندی داشت و همیشه
برای آستانه بوسی حاضر میشد اتفاقا چند روز منقضی گشته که حاضر نشده بعد از آن
مدت در آمده حضرت صاحب و قبله مرحمتی که درباره او داشت احوال پرسیدن نمودند

وباعث دیر آمدن استفسار فرمودند سعید بیگ عذری ظاهر نمود قدری
بجناب حضرت نشستن رخصت شد چون آن شخص بشغل باطنی مشرف
بود و اثر ارادت آنحضرت میرسید و تصفیه باطنش بمرتبه اعلی رسیده
بود ظاهر جوگی زنی که در طریق خود عابده بود و مدت تا بر زمین ننشسته بود
سالها در تمام شب و روز بر یک پا ایستاده می ماند و هم بر یک پا میگشت چنانکه
یکی از ریاضات ایشان است در طریق خود مرشد و هادی وقت بود بسیار مریدان
و چیلها داشت اتفاقاً دل سعید بیگ بران زن جوگی مبتلا گشت و از آنجا که بی
ناشکیبائی در عشق او حاصل بود بیت غلام عشق شو اندیشه اینست و بس همه
پیغمبران را پیشه اینست نثر القصه سعید بیگ در دام عشق آن زن جوگی
بدرجه کمال گرفتار شده سرمایه عقل از دست داده گاه گاه بخدمت حضرت
صاحب قبله حاضر میشد و تغیر حال او معاینه میگشت بیت از پریدنهای رنگ
و از طپیدنهای دل عاشق بیچاره هر جا هست رسوا میشود نثر روزی حضرت صاحب
قبله از سعید بیگ پرسید که حالات خود را چرا ظاهر نمیسازید لازم که اخفا

نداز بود و خود را بگویند شاید که از دوا خانهٔ عنایت الهی علیحده بمسند سجاره سعید بیگ
حقیقت گرفتار شدن خود از عدم التفاتی حضرت قبله بجناب حضرت صاحب و قبله معروض
داشت آنحضرت خاطرش را تسلی داده سعید بیگ بمیان محمد علی که از یاران مخصوص
آنجناب بودند بجد شدند و متوجه شدند که هر نوعی که بوقوع آید حضرت صاحب و قبله را
در مکانی که جوگی زن انجا افتاده است باید برد یقین که از نظر مبارک آنحضرت آن بدذات
کافر کیش در گروه هدایت کیشان داخل شود پس میان محمد علی صاحب و چند یاران
دیگر سر راه حضرت صاحب نشسته بودند در آن هنگام حضرت صاحب و قبله اکثر اوقات
برای سیر تشریف فرما میشدند چون آنحضرت از مکان عالیشان خود بر آمدند میان
محمد علی صاحب عرض نمودند که امروز سیر این طرف فرمایند قبول فرمودند و آنحضرت را
آن طرف بردند مکان آن جوگی زن زیر درختی ریسمان در دست کرده آنجا در رسم
جوگیان نشسته بود منتظر تشریف آوردن آنحضرت [illegible] حضرت
صاحب و قبله موجب التماس میان محمد علی برادر سعید بیگ رعایت فرموده
در آن مکان بطریق سیر تشریف آوردند اگر معمول آنحضرت بود برای شوق کسب

فیوضات الهی و انفذ فتوحات نامتناهی و در کثرت بازار شوق که همواره فیضان
انوار لامتناهی و جویان سالکان آگاهی و ذوق میباشد تشریف فرمودند
دیدند که آن نازنین در زیر درخت ایستاده و هنودان کافر و کفره هنودان گرداگرد
او نشسته حضرت صاحب و قبله نیز آنجا جلوس فرمودند اتفاقاً یاری از یاران آنحضرت
آنجا وارد شد چون آنحضرت را دید دوان آمده قدمبوسی نمود و دسته گل در دست
داشت بنظر انور گذرانید حضرت صاحب و قبله ارشاد فرمودند که این گلها را
بجناب الهی این مجلس تقدیم نمائید پس آن عزیز آن گلها هر کسی میداد انکس از
حیز جمعیت بیغارت و آداب بجا می آورد چون گل بآن جوگی زن
داد او اندازه مغفوری را در کار نمود هر دو کار خود کار فرمود یکی
معشوقه را حسن و جمال و دوم اعجاز خوب گل ها را گرفت حضرت صاحب
و قبله بطرف بالی گرفتن گل ارشاد هنودان جوگی زن گفت که من نخواهم
گرفت چرا که اکثر بکار خیر خوانده میدهند شاید که شما هم خیر خوانده باشید آن کفره
ندانست که هزاران معشوقان و عاشق حیران جمال این بادشاه خوبان آنحضرت

صاحب قبله فرمودند که اگر فلان بسیار عنقریب خوار خواهد شد و چون نسیم سرکرده لان شده
مکه‌ها بی حسرت چون الله داند از کفار بسیار خواهد جهید و خجسته مسلمان خواهد شد این
کلمات بر زبان مبارک آورده برخاستند و کار اسعد ساختند سعید بیک در رکاب
سعادت تا بدولتخانه رسید آنحضرت بآن دلداده فرمودند که فردا کلیبار دیگر پیش آن
کافر لعین خواهی رفت ان شاء الله تعالی آنچه شدنی است بظهور خواهد آمد سعید بیک
آداب بجا آورده مرخص گشت فردای آن نزد حضرت صاحب قبله آمده معروض داشت
که آن جوگی زن از شوال پور بسمت دیگر روانه شده و در فلان مکان گذر کرده
از شوال پور بست امروز منزل دارد حضرت صاحب قبله فرمودند که امروز البته نزد معشوقه
خود برو بدید که مسلمان شده بالخمار رفیق خواهد شد سعید بیک بموجب حکم انور زود
محبوب خود رفت چون نزدیک رسید و بنشست وآن جوگی زن که هرگز التفات
نداشت دران روز فردان بیدارانه شده لب بکلمه شهادت کشاد و فی الفور مسلمان
شده هنود آن که مریدان و معتقدان او بودند همه رام رام گفته رو بگریز نهادند و آن
نومسلمه با سعید بیک گفت که من همراه توام هر جا که مرضی شما باشد مرا ببر و الحال

اراده مسلمانی در خاطرم مقرر شده در اسلام آمده ام و دست از کفر برداشتم پس
سعید بیگ آن کافره را در اسلام آورده شرایط اسلام بدو فهمانیده و در عقد
نکاح در آورد چنانچه از وی طفلی بوجود آمده غرض دران هنگامی که آن زن اسلام آورد
همگی هندوان جمع شده بر سعید بیگ غلبه نمودند و در پی کشتن او شدند چون این
احوال بسمع همایون حضرت صاحب و قبله رسید همه یاران را برای محافظت
سعید بیگ حکم فرمود چنانچه مخلصان آنجناب مسلح شده نزد سعید بیگ رسیدند
و خبردار و پاسدار سعید بیگ گردیدند و حضرت صاحب و قبله بقاضی شولاپور و علما و فعله
حاکم آنجا را و دیگر مسلمانان را نوشته فرستاد که کافره بشرف اسلام مشرف
شده جماعه کفار بسعید بیگ نامی مزاحمت می رسانند باید که پاس اسلام
سازند قاضی وغیره از ان جوگی زن دریافت نمود زن مذکوره ظاهر نمود که من برغبت
و رغبت خود مسلمان شده ام و خود را در حبالهٔ نکاح او آورده ام چون جوگیان و دیگر
هندوان رغبت او بطرف اسلام معاینه کردند دست بردار شدند چونکه ازان
جوگی زن فرزند از سعید بیگ تولد شده سعید بیگ آن فرزند خود را نزد حضرت

صاحب وقبله آورده التماس دعای نام نمود حضرت وقبله از فرط لطف بجناب ایزدی مسئلت ساخت
انهم همین کرامت حضرت صاحب وقبله بظهور انجامید القصه از کتاب مذکور نقل
حضرت صاحب وقبله با چند یاران خود نشسته بودند آنحضرت روی بسوی میان محمد
فاضل نموده ارشاد فرمودند که امروز مردی برای دیدن من آمده ابو الفضل نام که یکی
از مشایخ شهر عورتی را از طرف خود خلافت داده که مستورات را بیعت نماید
وبشغل باطن مشغول سازد پس جائی در کتب سلوک واحوالات مشایخ رحمهم الله
علیه بنظر شما در آمده است که از سلف چنین امر واقع شده باشد میان محمد فاضل
عرض نمودند اشتند که هرگز در رسایل ومقالات بزرگان خلافت نساء بوضوح نیامده
ونه از کسی شنیده اگر خلافت عورت جائز می بود حضرت خیر النساء فاطمه زهرا
ازین کرامت فایض میشدند ازینجا معلوم شد که خلافت به نساء دادن بدعت
است بعد از آن فرمودند که بیعت زنان را دست است چنانچه بعد از فتح مکه معظمه
جناب رسالت مآب نشسته بودند مستورات مکه آمده التماس بیعت
نمودند وآنحضرت صلی الله علیه وسلم ردای حیا که بر دوش مبارک خود

کشیده درمیان انداختند وفرمودند هر عورتی که گوشه این ردا را در دست خود بگیرد
بسعادت بیعت مشرف شود ویک گوشه ازان ردا در دست حق پرست
خود گرفت کمترین بنده درگاه دین مبین عرض نمود که در کتاب معراج النبوت
و روضة الاحباب همچنین مسطور است بعد ازان آنحضرت فرمودند که بیعت
نمودن مستورات را چند قسم آمده اول آنکه گفته شد دویم آنکه ظرفی را پر
از آب نموده عورتی را که برای بیعت آمده است بگویند که دست خود را در آب
نگاه دارد چنانکه عکس دست او بطرف آب رسد و شیخ دست خود را بالای
آب مذکور نگاه دارد و طریق ادا نماید و اگر عورت مسن باشد روبروی شیخ شود
والا زنه مخیر است اما بهتر آنست که عورت را روبروی خود نکنند و احقر العباد کاتب
حروف رحیم بخش فخری میگوید که حضرت مولانا و مرشدنا و هادینا الغنی حضرت
مولانا محمد فخر الدین قدسنا الله بسره الاقدس این خاکسار آستانه خود را دو طریق
دیگر سوای این طریق ارشاد فرموده هر کسی را که فرموده اند براکسی هویدا خواهد بود
کتابت آن نمیرود مشیت فهم سخن فهم نقلست از کتاب مذکور که روزی

حضرت سلطان صحبت فقیر با چند یاران خود داشت بعضی از سائلان آمده سوال نمود
که اگر شخصی را در حالت سماع بیخودی درست دهد و بعد از آن با فاقت ایدا از وضوی
که در حالت هوشیاری داشت از آن صلوة جایز است یا نه فرمودند که جواب
این سوال در رشحات نوشته اند که بعضی از علمای رسوخ نزد شیخ خادم
رضی الله علیه که از جمله اصحاب شیخ بوده اند در ماوراء النهر و ولایت
شاش مقتدای جمع کثیر بوده اند گفت حال اهل رقص و سماع از دو چیز
بیرون نیست و آن وقت شعور دارند یا ندارند اگر شعور دارند بلا وجود شعور
حرکت رقص و سماع و اظهار بیخودی بغایت قبیح است و اگر شعور ندارند
بعد از شعور طهارت ناکرده نماز گذارند از آن تعلیم ترتیب شیخ در جواب آن
دانشمند گفتند که اسباب نقض وضوی آنست که عقل مسلوب شود چنانچه
مجانین را واقع است و دیگر آنکه عقل مستور گردد چنانچه در حالت مستی یا نشه اما
بیشعوری اینطایفه در حال رقص و سماع نه مسلوب شدن عقل است و نه مستور
شدن بلکه این بیشعوری از جهت آنست که در آن محل عقل کل از عالم الهی

بر عقل جزوی تمام نفوس میگردد و در مملکت وجود سالک حاکم و غالب میشود
و این عقل کلی را قوت و قدرت اینست که تدبیر و ضبط عالمی کند چه جای تدبیر و ضبط
بدنی پس بدن دران حال در ظل حمایت و تدبیر اوست و آن عقل تدبیر مدبر بدو در
مقام حفظ و نگاهداشت بلکه نواقض وضو دران محل نمیماند چه طالب صادق
دران وقت از طبیعت و احکام تمام بیرون می آید و از لوازم بشریت خلاص
میشود پس دران وقت به تجدید وضو اصلا احتیاج نه افتد چون این عبارت
رشحات پیش سایل خوانده شد تسکین کلی یافت حضرت صاحب قبله
فرمودند که بدون سند کتاب هرگز در ذهن شما نمی آمد الحمد لله که از روی کتاب
خاطر جمع گردید **نقلست** از کتاب مذکور که روز جمعه طریق معمول بعد از
ادای صلوة عصر حوالی حاضر شد و این ابیات خواندن شروع نمود **ابیات**
چشم طلسم حیرت نظاره کیست ٭ آئینه دار جلوه رخساره کیست ٭ یاقوت
پاره جگری سنگ مشمرید ٭ خون چکیده دل بیچاره کیست ٭ از استماع این
ابیات شه محمد نور الدین و میان محمد فاضل و غیره را نادر حالتی در پیش آمده که

جام دلش لبریز از شراب شوق گشت حضرت صاحب قبلهم یکی را دست
شفقت بر سرش می نهادند تا از یاران جهان‌آباد آمده سر ارادت بر قدم مبارک
نهاده فرمودند که از میرزا محمد هم چیزی خبر دارید آنکس معروض داشت که طرف برهانپور
همراه بادشاهزاده میرزا محمد بیدار بخت رفته اند فرمودند که هنوز نرفته اند در همین
شهر اند و آنحضرت دمبدم طرف دروازه روی مبارک میکردند و میدیدند که هیچ
نرفته بود که میرزا محمد آمده سلام نمود حضرت صاحب قبله طرف او دیده تبسم
فرمودند بین آشنا میان محمد امان چیزی در گوش التماس نمود جواب دادند رحمتی
خواجه نور الدین و میان محمد فاضل کرده این کلمه بیان فرمودند که هرچند کس طالب
حق در ایام شباب باشد زود آتش شوق اشتعال مینماید و از حضرت امیر
کلال قدس الله سره العزیز منقولست که مردم بحضرت امیر رحمة الله علیه
ظاهر کردند که حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند ذکر جهر میکنند و سماع
نمیفرمایند خلاف طریقه حضرت بعمل می آرند حضرت امیر کلال فرمودند
که بهاء الدین با هر عزیز مشغول شده اند باطن ایشان مایل بذوق شوق

ست و ذکر جهر برای ترقی شوق و ذوق و درد طالبان را قرار داده اند
پس الحال این را بین چنین کارها حاجت نیست یعنی بزرگان رانده اند که
حضرت شاه ولایت مآب علی ولی الله کرم الله وجهه در خدمت رسالت
جناب فخر و انبیا صلی الله علیه و سلم به بیعت مستفید شده اند باین کمالات
ظاهری و باطنی بکمال شدند هر چند کسی طالب حق کمتر شود درجات بیشتر
و نهایت حد شباب تا چهل سال مقرر نموده اند چونکه ازین زیاده
شود در طلب از فضل حق بر زیاده وارد گردد و محنت بسیار باید کشید که بهره
ازان حاصل آید **نقلست** از کتاب مذکور که روزی مخدومی اشرف یزدان
حضرت گنج شکر که یکی از مریدان حضرت صاحب و قبیله بوده آمده بعادت قدیم بوسی
مشرف شد و تسبیح چوبین در دست ندارند بعرض نمود که این تسبیح از آباو اجداد
پیران رسیده و چون دانه زرین تسبیح از آن تسبیح حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر
هست فرمودند که اگر این تبرک نزد شما باشد بهتر است چرا که ما تسبیح را گاهی
در دست نمی گیریم تسبیحی که با خود داریم در آن شغل ایم بعد ازان روی به حاضران

نموده فرمودند که تسبیح در دست گرفتن بدعت است کسی که تسبیح بطول بدست
آمده باشد تسبیح ظاهر را چرا از دست گیرد نقلست از کتاب مذکور روزی حضرت
صاحب قبله بر سبیل تذکره ارشاد فرمودند که مخدوم اخی علیه الرحمة بزرگ صاحب کمالی بود
مریدی از مریدان او کدخدا شد بعد از فراغت شادی بر اهلیه خود قادر نمیتوان شد
التجا بجناب مخدوم که پیر او بود آورده مدد خواست مخدوم فرمود که بابای من
زن باعتماد دیگران نمیکنند مثل مشهور است مصرع مردی بیازما و انگهی زن کن
من چه کنم که قادر نمیشوی بقادر ضمیر التجا تمام پیدا گفت که خوب میدانم که این مشکل
بدون توجه سامی آسان نخواهد شد مخدوم او را چند دفعه فرمود لیکن کناره نمیکرد مخدوم
اخی بلحاظ که ناچار شده فرمود که اگر از خدا این بر اعتبار ما کرده رو از فضل خدا مشکل
تو حل خواهد شد آن شخص رفت و بر اهلیه خود قدرت یافت بعده حضرت صاحب قبله
این نقل را از فرموده بر زبان مبارک راندند که اگر اینچنین شغل اگر در پیش آمده باشد باید که
نذر مخدوم اخی رضی الله تعالی عنه نموده بریان و قند سیاه هر قدر که توفیق باشد فاتحه
خوانده تقسیم نماید و استعانت خواهد کارش بانصرام رسد نقلست از کتاب مذکور

روز جمعه مجلس ... حضرت صاحب قبله قدس الله سره العزیز در خانقاه رونق افزا بودند
و جمیع یاران و مخلصان حاضر بودند و قوالان و نغمه سازان مشغول بودند و عزیزان نهایت
خوش وقت یافته درین اثنا مردی عرب وارد وقت شده حضرت صاحب قبله تواضع نمودند
و نشاندند و اسم ایشان پرسیدند آن مرد عبد الله نام خود اظهار ساخت و در آن وقت
آنحضرت بخوانندهای اشعار عربی فرمودند چنانچه قوالان بخواندن آن مشغول شدند
عبد الله نام هم خالی از علم نبود اشعار عربی دقیقی عالمی نمود و تقریر را دور و دراز کشید
آنحضرت جواب آن داده از گفتگو منع فرمود که در وقت سماع حرف دیگر بمیان
آوردن مشایخان طریق جایز نداشته اند و منع فرموده اند این حرف در خاطر العزیز
ناخوش آمد برخاست و رخصت شده رفت و دو شنبه حضرت صاحب قبله بعد از فراغ
حلقه مراقبه در خانقاه نشسته بودند و این کمترین غلامان بنده گاه رساله که در
احوال حضرت شاه برهان الدین غریب بود میخواند و حضرت استماع میفرمودند
و دیگر یاران چند حاضر بودند آن مرد بمساجد باز آمد و حضرت صاحب برخاسته تواضع
نمودند و نزد خود نشاندند آن مرد گفت روز جمعه آمده بودم چند حرف علمی از حضرت سید

عذر از امیخواهم حضرت فرمودند چون وقت سماع بود یاران را نظر شوق بست
داده بود این جهت مانع شدیم میخواستم که عذر آنرا از شما خواهم بخدوم پیش دستی
کردند آمدند والتماس کردند عای من اظهار علت نمودند شبه در عبارت شده بود
پرسیدم آنحضرت فرمودند آن شعر اگر یاد دارید رفع شبه باید نمود آمدند و گفت که
بالوقت از فرموده حضرت دفع شد حضرت صاحب وقبله ام تبسم فرموده گفتند که شما
را شبه نبود بلکه برای امتحان ما وقت ما نمودید آمدند درسر فرو افکند بعده حضرت
صاحب وقبله فرمودند که روز جمعه نام خود را عبد الله گفته بودید گفت عبد الغنی حضرت صاحب
فرمودند که مرا از دین چنین یاد داده که عبد الله گفته بودید اگر از ما پرسید
نام شما نه عبد الله و نه عبد الغنی است بلکه اسم فلان دارید یا بالکل
آمدند حیران شده متحیر شده عرض نمود که شما چگونه از نام ما آگاه شدید
فرمودند که شما را سن قبل از این میان آمده گفت که این قدر مشهور نیست
که نام من معروف باشد و کاهی از اصحاب ما وفات بعد از ختم حضرت
راست فرمایند فرمودند که شما را این گنج و کاه چهل الف [illegible] از این

میخواهید بیان کنم که شما از شاگردان فلان تلمیذ اید و در فلان محله می بودید و رعایت
فلانی در شاگرد رفته بود هر چند آنحضرت احوال باطنیه میفرمودند آنمرد در مقام حیرت
میرفت بی اختیار از زبان آنمرد برفت که این نیست مگر از کشف باطن
تقریر میفرمایند آنحضرت تبسم نمود و گفت خیر من شما را میدانم بعد از آن
روی سوی این کمترین کرده فرمود که سالها الکتاب موقوف کنید بر ذات
این مرد باید ساخت و اندرون حجره تشریف بردند نقلست از کتاب مذکور
روزی حضرت صاحب قبله این نقل ادا فرمودند که در ضلع هندوستان تیر است
انجا درویشی صاحب کمال بودند با اثر مردمان فیض ایشان میرسید طریقه آن
بزرگ این بود که کاسه کلان گلی در وسط مجالس میگذاشتند و دران قدح
چند پاره نان و قدری شیرینی و چند روپیه می انداختند هر بنده که می آمد بحضور
او میفرمودند وقت رخصت طرف او اشارت میکردند انکس نزد آن کاسه
میرفت و میدید اگر محتاج میبود آنچه که دلش میخواست از آن میگرفت و اگر
اهل دولت میبود خالی میکرد که من محتاج نیستم میفرمودند که اگر با خود چیزی داری در آن انداز

بجای دیگر محتاج خواهد آمد العزیز آنچه موجود میبود در آن کمال می انداخت روزی شخصی
از آن بزرگ سوال کرد که شما در مجلس نشستن و مردم را تکلیف دادن معلوم
نیست آن بزرگ گفت اگرچه بظاهر چنین است که ما می خندیم و میایستیم ولیکن
اهل هوش را پیش معنی بیشتر داده مانند از این که ما را گذاشتن گداییست بلکه اشارت
بر آن است که اگر نعمتی با خود دارید بما هم از آن قدر عنایت کنید و اگر خالی هستید
پیش ما قدحی پر از نعمت است بگیرید هر که اهل معنی است بمعنی می برد و هر که بی معنی
بظاهر می بیند پس این قدح ما باهل ظاهر نیز مفید است و بصاحب معنی نیز مفید
بوده فرمودند هر که پیش آن بزرگ میرفت مستفید میشد نقلست از کتاب
مذکور روزی در صحبت حضرت صاحب قبله ذکر حضرت سلطان المشایخ در آمده
بود حضرت صاحب قبله در ضمن آن فرمودند که سلطان العارفین بایزید بسطامی
رحمة الله علیه برای استنجا برخاسته بودند و کلوخ در دست ایشان بود در آن
وقت کسی آمده استدعای بیعت نمود ایشان از یک دست بنداز کرده و از
دست دیگر بیعت فرمودند سایلی از وی سوال کرد که این شتابی به بیعت

بعد از فراغ استنجا اگر این امر بوقوع می آمد بهتر میشد بانعی نمود سلطان العارفین فرموده‌اند
که دوام خیر بسیار موانع اند بالفعل حق سبحانه از فضل و کرم خود بنده را بامر نیک [illegible]
شده و ما را اگر تاخیر نمائیم مناسب نباشد دیگر احتمال است که نفس و شیطان که ملازم بنی
آدم اند حاضر اند خطره در دلش اندازند بطرف دیگر برند ازین سبب درین کار شریف
تاخیر روا نداشتم بعد از ادای این جواب با سایل فرمودند که درین بیعت مردم بسیار
سعی مینمایم و حاصل انست که در ایام شیخی هر که نزد ما برای بیعت می آمد بجای یک
قبول نمیکردم شاید که در ده بیست یک کس را روز عرض نزد ما آمده التماس بیعت
نمود قبول نمیکردم چنانچه آن شخص مردم را در میان انداخت و همیشه باین تمنا نزد ما
می آمد چون نصیبش نبود بامر بیعت اختصاص نیافت قضا را در همان روزها برحمت
حق پیوست در واقعه او را دیدم که نزد ما آمده میگوید که من نزد شما می آمدم و التماس بیعت
میکردم بر نبیه شاید از دستگیری شما نجات یابم شما دریغ داشتند باین سعادت مشرف
نساختید الحمد لله بفضل الهی دستگیر من شد و بار عصیان از من ساقط کرد دیگر عنایات
الهی که [illegible] معنی بر ما ظاهر شد از آن روز مقرر کرده ام که هر گاه و هر وقت

هر کسی که برای بیعت نزد ما می آید بالا توقف انچه بکار رسیده است بیان او رسانم
بلکه تحریک و ترغیب بخلق الله میدهم و درین کار می آرم چون جناب مقدس باری جل شانه
ارفع است و دریای کرم و رحمت او مالامال است چرا از بندهای او دریغ توبه و انابت نمایم
چون این فوائد افاده فرموده روسوی بعضی اعزه خود فرموده گفت که من هم سابق این
هر که برای بیعت می آمد چندان بحال او نمی پرداختم الحال چند سال است هر که از بندگان
خدا می آید بهره مند میگردد الحمد لله علی ذلک نقلست از کتاب مذکور که روزی
مردی وقت نماز مغرب بیوده آمده از جناب حضرت صاحب قبله
درخواست بیعت نموده آنحضرت او را فی الفور در سلک مخلصان
خود آوردند و بعد از بیعت او را روسوی خواجه محمد نور الدین نموده فرمودند
که این کس را طریق ذکر جهر بیاموزید خواجه مذکور آداب بجا آورده
بعده حضرت صاحب قبله فرمودند که بعد از نماز مغرب حضرت جناب
نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة اوابین اکثر خوانده اند و یاران ما
هم میخوانند شما هم بعد ادای نماز مغرب صلوة اوابین بخوانید

باشد و صلاة الاوابین را نیت انطلاع کنند و در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص سه بار
همچنین به سه سلام شش رکعت ادا نماید بعد از آن دوگانه حفظ الایمان
بعد از فاتحه اخلاص هفت بار در اول و بعد از اخلاص فلق و در دویم رکعت
بعد از اخلاص سوره الناس خوانده سلام دهد بعد از سلام به سجده رود سه بار
بگوید در سجده یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ ثَبِّتْنِیْ عَلَی الْاِیْمَانِ ثواب بسیارست
بعده فرمودند که این هم بهترست که بعد ادای هر فریضه فاتحه یکبار و اخلاص سه بار
درود یکبار و بانه بار و آیة الکرسی یکبار و این آیه یکبار وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ
یَجْعَلْ لَّهٗ مَخْرَجًا تا آخر خوانده طرف آسمان و یا بر روی خود دمد ثواب
و خیر بسیارست بعده فرمودند هر که سه بار سوره اخلاص مع تسمیه بخواند گویا یک
ختم کلام الله کرده او را ثواب ختم کلام حاصل شود و در شب و روز ثواب یازده
ختم مرتب گردد این فوائد فرموده در حجره شریف تشریف فرمودند بیان

طریقه مرید حضرت سراج الواصلین فخر العاشقین شیخ المشایخ
حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی رضی الله تعالی عنه از انتساب مع توجه

رقم پذیرد فواید در لباس پوشیدن و طعام نوشیدن و دیگر روبه طریقه حضرت
صاحب و قبله در کتاب ازین سبب آورده تا معتقدان و متوسلان این خاندان
روبه پیران برگزیده خود را مقتدا و مقصود سعی نموده خصلت خود و شعار خود سازند که
متابعت پیران مریدان را از جمله واجبات است طریقه حضرت صاحب و قبله
در همه امور موافق سنت رسول صلی الله علیه و سلم بود در پوشیدن لباس تکلف
نبود بلکه هر چه میسر شد از جامه و پیراهن و سراویل می پوشیدند و اکثر پارچه را به رنگ
طین رنگین ساخته ملبوس می نمودند و پیراهن مبارک از سید و کس لقیمت
دو دیم روپیه یا سه روپیه میسر شده از آن سوسی سرهندی که لقیمت یکیم و یا دو روپیه می بود
و اکثر اوقات پیراهن را پیوند میفرمودند و می پوشیدند و لباس بیش قیمتی را عزیز
نمی داشتند و بر پوشاک امرایانه التفات نمی فرمودند دیگر آنکه حضرت صاحب و قبله
نذر و نیاز هر کسی قبول نمی فرمودند مگر کسی که از مریدان با اخلاص می بود و محبت در دل
خود میداشت و به رغبت خود می آورد و به خوشی تمام قبول میفرمودند حقیقت آنست
که در ابتدا بالکل چه از نقود و چه اقمشه هر که می آورد چه از مخلصان و چه از بیگانگان

هرگز نمی گرفتند چون این خبر بسمع مبارک حضرت ایشان رسید پناه طالبان المتخلق
باخلاق الله و المتصف باوصاف الله قطب الاقطاب فانی فی الله حضرت
شیخ کلیم الله جهان آبادی رسید برای حضرت صاحب و قبله عنایت نامه نوشتند
بدین مضمون که مسموع شده که از یاران و محبان هر که از قسم نذر برای شما می آرد قبول
نمیکنید اگرچه امر مستحسن است اما دل شکستگی محبان هم نیکو نیست اول آنکه هر کسی
باخلاص چیزی بیارد حکم لا رد دارد اگر دست آید البته قبول نمایید و بمحتاجان بدهید که کار
سازی محتاجان اولیتر است بیت زر که ستانی و ببخشایش بهتر از آنست که نستانیش
و دلداری مخلصان در هر طریق فایق است از روزی که باین امر مأمور گردیدند نذر مخلصان
قبول میفرمودند روز جمعه که مجلس منعقد است هر نذری که باید بقوالان و مستحقان
که در مجلس میباشند مرحمت فرمایند و در روزهای دیگر هرچه از نذر رسد بمحتاجان
بخشند از آن روز اقبال نذر و نیاز میفرمودند و آنچه که نذر و نیاز می آمدی با اهل او
تقسیم فرمودی اگر کسی شیرینی و یا اطعمه وغیره فرستادی و یا آوردی همون ساعت بحضار
مجلس تقسیم میفرمودند خادم بسیار با خود داشتن طریقه حضرت صاحب و قبله نبود و هرگاه

[illegible]

برای نماز جمعه یا برای سیر تشریف می بردند تنها یا پیاده میرفتند و تغیر لباس میکردند
و گاهی از خانه کدام مخلصی اسپ طلبیده سوار میشدند و سواری از قسم اسپ و
یا بهل یا پالکی در خانه خود نگاه نمیداشتند و اکثر معتقدان غلامان بخدمت می آوردند
بیاران می بخشیدند از انجمله دو غلام برای خواندن سرود و سماع مقرر فرموده بودند
از ینجهت نگاهداشته بودند و اکثر دو خادم همراه میشدند یکی که در خانقاه طعام
می پخت و دیگری فرش مجلس میساخت و این هر دو هم مقرر نمودند کمال بی
تعلقی و آزادی در مزاج مبارک بود و هر کسی که از صغار و کبار بخدمت آنحضرت
می آمد برای هر کس سرو قد برای تعظیم ایستاده میشدند و با طفل چهار ساله
و با پیر هفتاد ساله یکسان ملاقات و تعظیم می نمودند و هر کسی که برای شرف
ملازمت می آمد چیزی شیرینی و یا هر چه موجود میشد تواضع میفرمودند و الا از قسم
عطریات که مدام با خود میداشتند عنایت میکردند و اینچنین گاهی نمیشد که آینده
خالی میرفت و طریقه حضرت صاحب قبله بود هر کسی که می آمدند تا آنکه نشسته می ماندند
آنحضرت دو زانو جلوس میداشتند چهار زانو نشستن از [illegible] حضرت

کسی ندیده، از کسی نشنیده، اگر کسی آمده سخنها چنین و چنان میگفت
آنحضرت تا مالم میشدند ازین سبب تقریر نمیفرمودند که کدام کتاب
میخوانده باشند تا حضار مجلس لب از گفتگو بسته استماع احوال میفرمودند
و اما اگر مشغول عبادات شده مرشدم یا دوخی از دست نمیدادند همه بار
تا کسی نبود که خالی از شغل نباشند، در مجلس سماع مخصوصا تاکید تجدید
طهارت میفرمودند اگر اتفاقا از قوالان کسی لب به سخن میگشاد یاران
مزاج وان منع میفرمودند اگر کسی زانو بر داشته می‌نشست ایما میکرد
میشد چنانچه در وقت سماع بس این کیفیتها را از آداب‌ها را بانی مبانی ذات
آنحضرت بود که متاخرین بر انداند و از آنحضرت از زبان مبارک خود ارشاد
میفرمودند که در مجلس سماع با ادب باید بود و می باید نشست چنانچه در مسجد چنانچه
سماع نزد اهل ذوق حکم عبادت دارد پس در وقت عبادت بی ادبی و بیجا
دنیاوی ممنوع است و آنحضرت متواتر سماع نمیشنودند و سه روز یا زیاده در میان
داده میشنودند و الا تجویز نمیفرمودند که سماع بسیار دل را میمیراند دیگر طریقه آنحضرت در وقت

طعام خوردن آن بود که تنها تناول نمیفرمودند تا آنکه چند کس را شریک خود نمی نمودند
و اگر کسی هیچ چیز نمی بود بخانه مخلصان میفرستادند و خدمت یاران کم میل میفرمودند و بحال هر کس
شفقت و دلداری و احوال پرسی بجا آوردند خلق عظیم و اشفاق کریم آنحضرت
زیاده از آن بود که در تحریر و تقریر آید همگی افعال و اقوال و اعمال آنحضرت صاحب قبله
اصلاً و مطلقاً از سنت نبی صلی الله علیه و سلم تفاوت و تجاوز نبوده طریقه دیگر
حضرت صاحب قبله آن بود که نماز صبح بجماعت ادا فرمودند بعد از آن در حجره شریف
تشریف بردی تا پنج شش گهری روز برآمده مشغول می ماندند در آن وقت احدی طاقت
آن نداشت که بخدمت شریف تواند رفت بعد از فراغ آن دروازه حجره وا میشد
هر کسی که می بود بشرف زیارت مشرف میشد تا قریب دو پهر جلوس میفرمودند بعده
خلوت می بود بعد از دو پهر بعد از ادای صلوة ظهر برمی خاستند بعد از فراغ نماز در
خلوت مینشستند و دروازه حجره را مسدود می ساختند تا قریب نماز عصر دروازه حجره
حجره گشاده میشد یاران در آن زمان سعادت قدمبوسی حاصل مینمودند در آن وقت
خواجه نورالدین را حکم بخواندن مشکوة شریف یا دیگر کتاب میشد تلقین ذکر بعد از

ادای صلوة عصر کتابیکه در احوال مشائخان میباشد حکم بخواندن میفرمودند و خود بدولت
استماع میکردند و جمیع حاضران مجلس مشغول می نشستند تا وقت قریب مغرب ساکت
می ماندند بعد ادای مغرب اندر حجره شریف میرفتند و بعضی از مقربان جمعی سعادتش
هر یکی دران وقت میکردند و مقصد و حاجت بر آر اهل غرض و محتاج می نمودند چراکه
بر آوردن مقصد بهتر از طاعت کثیره و عبادت موفوره است الجمعی بلحاظ اهانت
جمعی خواهد بود دران هنگام هر کسی که از نصیب خود می آمد مطالب و مقاصد خود از ذات
حضرت صاحب قبله بحصول می انجامید و اکثر درین طریقه که قدم می آمدند بسعادات
ابدی که عبارت از یاد الهی است بهره مند میکردیدند چنانچه فیضی که در ذات بابرکات
حضرت صاحب و قبله عالمی مریدی مشاید از بزرگان سلف بوقوع آمده باشد
بالفعل این امور درین عصر منحصر در ذات فایض البرکات حضرت صاحب و قبله عالم
بوده خوشا امیری که بسعادت قدمبوسی رسیده بهترین دولتمندی که سر آستانه
این ولی القدر نهاده و دولت مند حقیقی گردیده بموجب حدیث نبوی صلی الله
علیه و سلم نعم الفقیر علی باب الامیر و نعم الامیر علی باب الفقیر خوشحال

سعادتمندی که کار بنده خدا از دستش برآید از فرموده فقیر سعی در کار خلق الله
نماید و به تشریف جزاک الله فی الدارین خیر مشرف شود
طریق دیگر حضرت صاحب قبله بود که هرگز سخن حقایق و معارف از زبان در
افشان بر نمی آوردند اگر سائلی از ان سوال می‌کرد جواب او از کتب سلف فرمودند که
در فلان کتاب چنین آورده اند از آنجا دریافت نمایند آری این علم لدنی عطائی
است نه تقریری و نه تحریری اگر کسی را موهبتی باشد در بیان نمی توان آورد روزی این
کمترین برای حصول سعادت قدمبوسی رسید دید که حضرت صاحب قبله در حجره شریف
میدارند و تنها نشسته اند سلام کرده ایستادم آنحضرت از لطف و کرم و فضل بر دروازه
حجره طلبیده نشاندند و مرحمت ها بسیار نموده فرمودند که سیادت پناه میر محمد جعفر از حیدرآباد
اظهار نمودند که قوالی رباب نواز نوکر کرده با خود آورده اند در مجلس آینده حاضر
خواهند شد فدوی عرض نمود که آواز رباب نسبت از سازهای دیگر البته موثرتر است
آنحضرت بر زبان مبارک راندند بیت از کاسه رباب مرا نغمه رسیده شد آفتاب
هر که از آن قطره چشید چون این بیت خواندند رقتی عظیم [illegible] حیران

این دو بیت از سر حال بر زبان کرامت ترجمان گذشت بیت خشک تار و
خشک چوب خشک پوست ٭ از کجا می آید این آواز دوست ٭ نی ز تار و
نی ز چوب نی ز پوست ٭ خود بخود می آید این آواز دوست ٭ این دو بیت فرموده
چشم پر آب نموده اند و نیمدت که بعنایت الهی بدوام بسعادت قدمبوسی
میر سید کاهی سخن حقیقت سوای این دیگر مسموع نشده پس ازینجا باید فهمید کسانیکه
پی بمعنی نبرده اند و کتب تصوف را خوانده عبارت رنگین یاد نموده در هر محفلی
مجلسی عبارت آرایی میکنند و این علم را علم مجلس می شمارند نمیدانند که علم
لدنی را با لذت زبانی چکار و علم کسبی ظنی را با علم قلبی و باطنی چه نسبت بعید المسافه
از انجاست که رقیق قلبان اهل حقایق و دقیق طبعان صاحب فایق نموده
اند فهم من فهم و ذاق من ذاق العلم نکته عبارت ازین علم است هر کاه که تقریر
انجامید پس نکته نماند حکم لفظ بیمر سید از لوح دل حک باید نمود چیزیکه از تقریر خاطر
جمع نکرد باید دانست که خارج ازین علم است العزیز معنی نکته را سوای مرشد
کسی دیگر بتقریر انشا نتواند کرد و ازین سر نهفته سوای اهل طریقت هیچکس بر تو ظاهر

آنچه خوانده و حضرت مولوی جلال الدین رومی معنوی در مثنوی خود میفرماید

بیت علم حق در علم صوفی گم شود ❊ این سخن کی باور مردم شود ❊ و نیز حضرت

مولوی فرموده بیت در نیابد حال پخته هیچ خام ❊ پس سخن کوتاه باید والسلام

بیان آن بسیار دور و دراز است بر سبیل مذکور قلیل با اول کافیست و ذکر طریقه

حضرت صاحب قبله [illegible] هر کار تجدید و خود [illegible] فقرا و بنو الکبر

[illegible] نموده و نماز جماعت [illegible] العزیز سید الشهدا و [illegible] تطوع [illegible]

مقید بوده [illegible] [illegible] المشتاق [illegible]

ذکر [illegible] حق تعالی از برکت این پیر طریقت و [illegible]

[illegible] متابعت پیران طریقه خویش سر گرمی بخشد و بمنزل مقصود برساند بحرمة

النبی و آله الامجاد و [illegible] احوالات حضرت پیران پیر شیخ نظام الدین اورنگ

آبادی قدس الله سره الاقدس این احقر العباد در این کتاب آورده او سبحانه

از برکات آن توفیق حال بران عطا فرماید و متابعت ایشان [illegible] از حضرت

بفضل [illegible] حضرت صاحب [illegible]

کرامت بدرجه کمال مشاهده شد و آنچه که فی اراده آنحضرت بظهور می پیوست
نه چنان است که در حیطه تحریر و تقریر آید اکثر مریدان آنحضرت بمرتبه تکمیل و کمال
رسیده بودند و مریدان آنحضرت زیاده از صد هزار بودند و خلفای ذوی کرامت
و اهل ارشاد بسیار در اطراف و اقالیم خلایق را رهنما بوده اند و خواهند بود بیان
آنها درین مختصر گنجایش ندارد تاریخ وفات آنحضرت والاجناب تاریخ
دوازدهم شهر ذی قعده در سنه یکهزار و یکصد و چهل و دو هجری کم و زیاده در بلده
مبارکه اورنگ آباد ضلع دکهن بوقوع آمده در همان بلده مذکور
مدفون شدند بر مزار مبارک گنبذ عالیشان و مسجد کلان بخوبی مزین
مرتب زیارتگاه خلایق است مردمان خاص و عام بزیارت و تبرک
تا الیوم آن مقام حاجت روای خلایق است در آنجا اهل مراد بمراد خود میرسند
بخاک آستانه رابطه توتیای چشم خود میسازند و فرزندان آنحضرت پنج بودند یکی
محمد عماد الدین خان دویم غلام معین الدین سیوم غلام بهاء الدین چهارم
غلام امام پنجم محمد فخر الدین قدس الله اسرارهم مفصل احوال ایشان

و در اینجا آنچه بیان نموده خواهد شد رضی الله تعالی عنه و صلی الله تعالی

علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه و سلم تکمیل

مجملی از احوال حضرت قدوة السالکین زبدة الکاملین

فخر الملة والدین قطب الهند حضرت مولانا محمد فخر الدین بن

حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی رضی الله تعالی عنهما

آن سند المحدثین حضرت مولانا محمد فخر الدین خلف الصدق

و خلیفه جانشین حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی است

المحی طلب کن اولیاء النبی صلی الله علیه و سلم و سلسله النسب

بحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی

والدین از خاندان عالی حضرت سید محمد گیسو دراز

نام و القاب و تولد شریف آن

آباد در سال یکهزار و یکصد و بیست و شش

اثر آن خورشید انور